بنام خدا

اُمید

در امریکا نسخه $1.50

هفته نامهٔ مردم افغانستان

شمارهٔ ۱۰۳۹

شمارهٔ هشتم / سال بیست وششم / ۱۳ عقرب ۱۳۹۶ / ۵ نومبر ۲۰۱۷ / شمارهٔ مسلسل ۱۰۳۹

افغان مینی مارکیت عرضه کنندهٔ انواع مواد خوراکهٔ وطنی

یگانه مغازهٔ افغانی درمنطقهٔ واشنگتن بزرگ
که تازه ترین موادخوراکی، میوه های فصل، نان های تازهٔ وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت های تازهٔ مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسبت تقدیم میکند
ارسال پول به همه دنیا بزودترین فرصت با
Western Union
6566 Backlick Rd.Springfield. VA 22150
Tel:703-644-0186 Cell:703-499-3313

بیمهٔ استیت فارم

LIKE A GOOD NEIGHBOR,
STATE FARM IS THERE.®

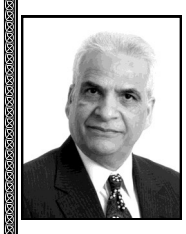

For your insurance and financial needs, see State Farm agent:
Afzal Nasiri, Agent
8704 Sudley Road
Manassas, VA 20110-4405

703-369-6224

ماری خلیلی ، افضل ناصری

خانه، موتر، صحت

در دومین سالگرد همکارجوانمرگ امید، محمدعصیم کوشان

باز آ که فراق، جانگدازآمده است — اندیشهٔ مردنم، فـــــراز آمده است
بازآ که ز ناچشیده داروی وصال — دردی که نرفته بود، بازآمده است

یادداشت مدیر

«خودش»کرده که لعنت بر«خودش»باد !

(خودم کردم که لعنت برخودم باد) ! به نقل ازعبدالحی حبیبی

وقتی تحلیل آقای داکترصفوی(منتشرهٔ همین شماره) رادر سایت همایون خواندم، مطالبش مرابرآن داشت تابعنوان تکمله، برخی ازخاطراتم را ازخود بزرگ بینیها، بینشهای متکبرانه، خود ستایانه وعاقبت نااندیشانهٔ برخی ازبه اصطلاح (بزرگان قوم تاجیک در افغانستان !)که درحافظه دارم، درینجا تذکر بدهم – فارغ از ریا و تزویر و دروغ- که (چه طو شد که ای طو شد!)

صبح روزهفت سپتمبر۲۰۰۲ با عدهٔ از احباب ودوستانی از امریکا و اروپا به (شهرگناه آلود دوبی) رسیدیم، پس ازچندساعتی باطیارهٔ آریاناحدودساعت نُه صبح بکابل رفتیم. این سفربخاطر شرکت درنخستین سالروزشهادت قهرمان ملی شهیدسعیداحمد شاه مسعود، ونیز جهت پدیدآمدن سرنوشت (نهضت ملی افغانستان) که آمرصاحب شهیدآنراجهت سهمگیری روشنفکران ودانشمندان مهاجر در تعیین سرنوشت سیاسی آیندهٔ میهن، سررشته گرفته بودند، شمرده میشد. جالب است عرض شودکه برجسته ترین ومُسن ترین این هیئت، شخصیت علمی وطبیب نامدارجناب مرحوم پروفیسر داکترصمدعلی حکمت، ادنی ترین وجوان ترین

شان، بندهٔ خدا محمدقوی کوشان، بودیم.

دیدار مارشال فهیم و مدیرامید در واشنگتن دی سی،۲۰۰٤

درسفردوم برای تهیهٔ گزارش عینی ازلویه جرگهٔ قانون اساسی در ماه جون همانسال به کابل رفته بودم، که گزارشات مفصل آنرا دربر گشت به امریکا، در امید انتشاردادم، سفراولی ام پس از ۲۵ سال به میهن، درروز تاریخی انتقال مسالمت آمیزقدرت ازسوی شهیدراه صلح استادبرهان الدین ربانی به موجودحقیری به نام حامدکرزی، به تجویزجامعهٔ بین المللی! بود،که درشماره های بعد – اگرحیات اجازه بدهد، آن خاطرات راکه ذیل عنوان (آنچه من از بزم شوق آورده ام دانی که چیست؟ یک چمن گل، یک نیستان ناله، یک خُم خانه می) ! درپنج شمارهٔ امید چاپ کرده بودم، نقل خواهم نمود.

واما، درین شماره، به تأسی ازداکترصفوی، صحنهٔ عینی راگزارش میدهم که سخت عبرت آموزهست- برای من وهمه کسانیکه اندر این راه کوشابند . بهرحال، روزنهم سپتمبر۲۰۰۲مارابه ستدیوم کابل بردند ودربه اصطلاح لوژجای دادند. برخی ازهمراهان مادر رژه سهم گرفتندودیگران درتعظیم وتکریم وتبجیل قهرمان ملی سهیم شدیم .

روزبعدمیان دوستان ازخارج آمده ودوستانی که درداخل برای اساس گذاری نهضت ملی کارکرده بودند، مجلس معارفه دایرشد، هردوگروه متون مسودهٔ اساسنامهٔ نهضت راکه تهیه کرده بودند، به مباحثه گذاشتند، واین مجالس تقریباًده روزرا دربرگرفت. ازهمان آغازقراربراین بودکه آقای یونس قانونی، که رئیس مجالس نهضت درلندن بود، همراه بامرحوم محمد قسیم فهیم هرچه زودتربا اعضای نهضت دیدارکنندتانظرات هردوهیئت به اصطلاح داخلی وخارجی را بشنوند وبااتفاق هم خط السیر و مشی نهضت ملی افغانستان را تصویب بداریم .

باتأسف، اماآن دوبزرگواردرطول بیش ازبیست روزدوساعتی فرصت نیافتند تاهیئت را عزّ تشرف به حضورخویش ببخشایند! تابالاخره بیشتراعضایی که ازخارج آمده بودنداعتراض کردندکه اگرچنین دیداری بازهم به تعویق بیفتد، ایشان ناگزیرازبرگشتن به محلات زیست شان میشوند واینهمه مذاکرات و توافقات ومصارفات برای آغازکارنهضت، هدرمیگردد. این موضوع سبب شدکه تاریخ و محل مجلس اعلان شود. به روزموعود اعضای نهضت ومهمانان، جمعاً بیش ازپنجصدنفردرسالون بزرگ انترکانتی ننتال حضوریافتیم، وپس از انتظارفراوان، چشم مان به دیدارسیمای نورانی آقایان فهیم و قانونی روشن شد !

بسیارجالب وعبرت آوربودکه آنان ازهنگام ورودبه تالار تا رسیدن به جایگاه شان روی ستیژ باهیچیک ازحضار، حتی آنانیکه از خارج آمده ومهمانان ایشان محسوب میشدند، دست ندادند وجهت قبول استقبال آنان، فقط دستان شانرادرهواشوردادند ! من که درصف اول بودم، این دومقام عالی مرتبت راکه از درب آخرتالاروارد شدند، بادقت نظاره کرده چنان پنداشتم این زمین است که بالامیشود تافهیم وقانونی برآن پای بگذارند! یعنی منتهای نخوت وغرور !

بهرحال، ابتداآقایان فهیم وبعدقانونی هرکدام بیش ازنیم ساعتی

زمین رابه آسمان دوختند (تابوسه بررکاب قزل ارسلان زمان، یعنی حامدخان کرزی زنند) !

برخی ازاعضای هیئتی که ازخارج آمده بودند،ازچپ: داکترجمرادجمشید، نامهای شریف دونفر شان فراموشم شده، مرحومان محمدسعیدفیضی، پروفیسرحکمت، داکتر محمداسلم خاموش، آقایان عبدالودودظفری، داکترمعصومی، مرحوم هروی، طارق مهداوی، نامهای شریف دونفرعقب مهداوی فراموشم شده، ونشسته محمدقوی کوشان، مدخل کانتی ننتال کابل، ۱۳ سپتمبر۲۰۰۲

بالاخره اظهار لحیه فرمودندکه (ما) اکنون یک حکومت اسلامی طبق خواستهای مجاهدین ومردم مسلمان مان داریم، وباوجودچنین جمع همکار وهمدل و در رأس برادربزرگ مان جناب حامدکرزی رئیس حکومت مؤقت، دیگرایجادکدام جمعیت یانهضت یاحزب به هیچ حال ضرورت ندارد، وکاری درجهت ایجادنفاق خواهدبود !

سپس آقای قانونی به ترتیب چندتن ازحضار رابه پودیم دعوت به اظهارنظرکرد، پس ازنفرنخستن، من دست بالاکردم که آقای قانونی بدون اعتنابه تقاضایم، نام دوست دیگری را گرفت، درختم سخنان او بازدست بالا کردم و اعتنایی ندیدم، بارسوم، آقای قانونی چنین فرمود:«آقای کوشان! شماهمه گفتنیهای تانرا دراخبارامیدمیگویید وماهم میخوانیم، بگذاریددیگران صحبت کنند. »لاجرم خاموشی گزیدم، وهمینکه چهارمین سخنران پودیم را ترک کرد، بنده خلاف نزاکت وموازین چنین محافل، فوراً عقب مکرافون قرارگرفته و خطاب به حضارگفتم:«ازبی نزاکتی که مرتکب شدم ازشما عفو می خواهم، امادیدیدکه آقای قانونی اول چنین کاری انجام داد، وانگهی اینجاازبرداشت وشناختیکه ازاوضاع گرفتم، وظیفه دارم تانقاط نظر دیگرهم میهنانم راکه درامید پژواکی نیافته ولی به من قبل ازسفرم به کابل گوشزد نموده اند، به عرض میرسانم، وبه آقای قانونی (به شرط چاقو!) قول میدهم که سخنانم کمتراز پنج دقیقه خواهدبود.»!

دیدم چهرهٔ آقایان فهیم وقانونی راغبار ناراحتی پوشاند، مگربه من اجازه دادندمطالبم راهرچه کوتاه تربیان کنم. بنده گفتم: »حضار گرامی و این کمینه اززبان شمابزرگواران درتکریم وتمجیدکلاه قره قل وچپن سخنان بس گزاف وغیرقابل باورشنیدیم . اگرخود به این فرمایشات باوریافته وقانع شده اید، برای اکثریت ما مایهٔ تعجب و تأسف است. بامخالفت شماباتأسیس نهضت ملی افغانستان،من از همین حالا به شماهوشدارمیدهم که درصورت ادامهٔ روندفعلی قوم گرایی وتعصب قومی، خدای ناکرده زودباشدکه مجاهدین ومردم شریفی که تاحال دردرون این حکومت (دنباله درصفحهٔ هشتم)

داکتر صفوی

چرا و روی چه مجبوریت روس ها دست کمک بطرف حامد کرزی دراز نموده اند ؟

ازدیری به اینطرف دررسانه هاوسایتهای اجتماعی داخل وخارج کشوریکتعدادهموطنان سخنانی درموردگویااختلافات، دیدگاههای با هم متضادو یا هم رقابتهای سیاسی را دربین غنی احمدزی وحامد کرزی را مطرح میکنند که گویاکرزی به روسیه رفت؛ غنی جانب امریکاست؛ غنی به هند رفت وکرزی به ایران ...گاهی هم این وضعیت را رقابت قومی(درانی و غلزایی) حساب میکنند. ویاممکن است برعکس کرزی همچون اجنت دو طرفه دست کمک به طرف روسیه دراز کرده باشد وظیفه دوگانه را به پیش میبرد .

بهرحال حقیقت اینکه احمدزی وکرزی واقعاًباهم رقابت دارند یا خیریایک صحنه سازی وفریب اذهان دیگران است من به آن کاری ندارم زیرابحث دراین موردضیاع وقت است ، به دلیل اینکه اگر کسی تاکنون احمدزی وکرزی رانشناخته، به یقین کامل که تاهنوز شیطان راهم نشناخته! زیراهردوگرگ زاده اند ! به قول سعدی بزرگ :عاقبت گرگزاده گرگ شود گرچه باآدمی بزرگ شود

سوال اساسی اینجاست : چرا روسیه چنین فردی (حامدکرزی) را درچهاردهمین نشست بین المللی باشگاه مباحثاتی «والدای »که امسال در سوچی روسیه برگزار شد، و ۱۳۶ کارشناس برجسته از ۳۳ کشورجهان دعوت نموده وآنهم درصدرجلسه نشانده بودند ؟

یک چیزدقیق معلوم است وآن اینکه: وضعیت این بازیهای موجود وحشتناک چه شرقی وچه غربی، بیانگراین واقعیت تلخ است که نتیجه اش بدون قواعد به خلع شدن ونابودی من وتوخواهد انجامید. درهردوحالت بازنده این میدان ما هستیم، زیرا ازیکطرف گذشت زمان وتجربه تاریخی نشان دادکه نه برای امریکاونه هم خصوصاًبرای انگلیس این هویت وملیت (تاجیک) بنابردلایلی هرگز نمیتوانددرعرصه سیاسی شریک خوبی درمعاملات بوده باشدو نیز برایش قابل پذیریش نبوده ونیست، درحالیکه این مردم گوشت دهن توپ ازدوران جهاد ومقاومت وگویا شکست شوروی وفرو ریختن دیوار برلین شدند ، تاموضعگیری ضدتروریسم، تاآری گفتن به فریادالله اکبربه دخول قوای اشغالگر زیرنام مبارزه علیه تروریسم وهمکاری با ایشان ازهیچ نوع کمک تامعاملات بیشرمانه پشت پرده دریغ نکردند ، واما یقیناً شماوجهانیان عاقبتش را دیدیدکه چه شد، به شکل بسیارماهرانه آهسته آهسته یک تعدادشانرانابودوتعداد دیگر شانراحذف نمودند، زیرا این قدرتها وقتی به هدف خویش رسیدند، غلامان اجاره شده موقتی راکه دیگربه درد نمیخورند، بیرون می اندازند ودوباره به غلام تاریخی خویش رجوع میکنند .

گرچه این تازه نیست معلومداربودکه این استعمارگران سالهای قبل به این نتیجه رسیده بودندکه این هویت نمیتواند جوابگوی خواستهای مشروع یانامشروع شان درمنطقه بوده باشندگرچه یکتعداد هموطنان سبکسروابن الوقت مابنابردلایلی وابستگیهاخواستندومی خواهندخودراهمچون "گل خشک به دیوار این فرشتگان دموکراسی بچسپانند" وگاه ناگاهی بدشان هم نمی آید که مداحی بکنند، ولی این دیگرممکن نیست ونباید زحمت بکشند وممکن است این موضع گیریهایک مقدارش برمیگرددبرتامین معیشت زندگی شخصی شان یاهم ممکن است مامور سرسپرده اند.

ازطرف دیگرآنچه سبب اصلی بربادی ما شد وما از صحنه بازی اخراج شدیم ؛ همانادیدگاه خیلی ضعیف وحتی شرم آوربه اصطلاح این«کلانهای »ناعاقب اندیش تاجیک بودکه بایک اشاره عادی، روی دالر وپوند رانازکتر وشیرینتر یافتند، مصروف غارتگری و معامله بیشرمانه وآغشته درفسادشدند ومسئولیت ایمانی ووجدانی خویشرا درمقابل خدا وخلق خدا فراموش بکنند .

این بیخودی وغرق شدن درفسادسبب شدکه عملادرمخالفت با منافع ملی کشورخودومنافع ملی همسایه، دوستان ومتحدین منطقوی خویش قراربگیرندوحتی نظربه دستور (دنباله درصفحهٔ هشتم)

سیدآقا هنری — هامبورگ

به مناسبت چهل وچهارمین شهادت میوندوال

دراردیبهشت سال۱۹۶۳به صفحات شمال کشوربرای برگزاری جشن نو روزی دهقان سفری داشتیم، دهقانانیکه ازحیوانات اهلی خود درفصل زمستان بخوبی رسیده وهمچنان کسانیکه حاصل بهتراز زمین هایشان برداشته بودند، بایدتقدیرمیشدند. دررأس هیئت وزیر زراعت غلام حیدرعدالت بود، رؤسای مالداری، ترویج نباتات وچند نفرمدیران عمومی ازبخشهای مختلف و متخصصین زراعت ازایالات متحدهٔ امریکاوگروپ فنی که مابودیم وزیرراهمراهی میکردیم. عدهٔ زیادی ازمامورین برای خداحافظی درمقابل دفتروزیرآمده بود، در همین حال رئیسی درخواستیی به وزیرپیش کردکه امری بدهد، وزیر امری نوشت، رئیس بعدمطالعه گفت: صاحب این امرخلاف قانون است عدالت چیغ زدوگفت: « پدرل...بی نام ... چه وچی .... من خودم قانونم، بروگم شو. »

بلی وی ازآن وزرای درجه اول محمدزائی نسب ازنفرهای خاص سرداردادؤود بود، عدالت، حسن شرق، داکترسهیل وغلام رسول خان رئیس ضبط احوالات شبهاوروزهاباهم بودندوسرنوشت مملکت را رقم میزدند. یکی ازدوستان شان به شوخی پرسیده بود؛ چراشما همیش یکجامیباشید، درجواب شنیده بودمایکی بالای دگراعتبار نداریم که اگریکی ازماتنهابماند ودرنزد بادار نمامی کند. بلی اینها بودندچهارکلاه لیونی سردار.

بدنیست مثالی ازیک وزیری ازمردم عام هم بگیریم، هنگامیکه در وزارت اطلاعات وفرهنگ درمدیریت عمومی سمعی وبصری در سال۱۹۶۵بودم، محمدهاشم میوندوال وزیربود. روزی ازدروازهٔ شمالی آن وزارت بالامی آمدم، درمنزل سوم دفترمابود. پهلوی راست ما مدیریت عمومی اداری و پیادهٔ دفترآن بالای چوکی نشسته بود، دروازهٔ لفت بازشد، وزیر برآمد چشمم به اوافتاد، پیادهٔ دفترقدراست ایستادسلام وتعظیم کرد، میوندوال بااودست دادوبه احوالپرسی شروع کردند، ازترس اینکه مبادا ازمن بپرسدکجا بودی چرا بالای وظیفه ات نیستی، خودرا درخلای دروازهٔ شعبهٔ عکاسی پنهان کردم، صدای شانرابخوبی میشنیدم وزیرازپیادهٔ دفتردرحالیکه دستش رادردست خود داشت، ازفامیلش نام گرفته احوالپرسی میکرد، بچه ها ازمکتب خلاص شدند؟ دخترت کارمیکند، خانم صاحب خوب است، معلوم بود سابقهٔ دوستی دربین شان بود، بلی این بود وزیر وآن بود وزیر !

بعدکودتای داؤود خان در۲۶ سرطان که درمسکو طرح وبه دست یاران داؤود خان بیخبریا باخبرداده تطبیق شد، پرچمی ها دوبارتلگرافی ساختگی ازطرف داؤود برای میوندوال درعراق فرستادندکه فوری برگردد، درحالیکه داؤود خبرنداشت، وی مهمان اُستادخلیلی سفیرما درعراق بود، اُستادبرایش گفته بود نروکه پرچمیهامی کشنت، میوندوال گفته بود تلگرافها ازداؤود است.

چون قضا آید طبیب ابله شود وان دوا در نفع هم گمره شود
(مولانای بلخ)

ای بسا آرزو که خاک شده

گر نخل وفا برندهد چشم تری هست
تا ریشه در آبست امید ثمری هست
آن دل که پریشان شود از نالهٔ بلبل
دردامنش آویزکه باوی خبری هست
(عرفی شیرازی)

درحدود ۷۵۰ سال قبل، آبخیزی درشهرهامبورگ شدکه دراثرآن دریاچهٔ به وجودآمد، بعدهادست طبیعت با دست بشریکجاهنرنمائی کرده به زیبائی و مقبولی این شهرافزودکه دریاچهٔ الستر نامیدندش، امروزاین دریاچه ازهن شتیت سرچشمه میگیرد منظرهٔ زیبای دریاچه، دیدن پرنده های قو، وگلرخان وقایق رانان دلربائی میکنند، وبسیاری کسانیکه میخواهند خستگی طول روزرا فراموش کنند دوری دردریاچه زده، ازهوای پاک آن جان تازه میکنند، درلب دریاچهٔ الستر قهوه خانهٔ است بنام الکس، که آنجا نوشیدن نوشآبهٔ یا صرف پیاله قهوه کیف دگری دارد.

Omaid Weekly
2002 Mayflower Dr.
Woodbridge, VA 22192 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
mkqawi471@gmail.com
ناشر و مدیر مسئول : محمدقوی کوشان

نصیر مهرین — هامبورگ

پیرامون پول «حرام »دفتر «خانم اول کشور»

خانم اول کشور همسرمحمداشرف غنی است .نام اصلی ودیرینه اش رولاغنی میباشد. پس از اینکه اشرف غنی رئیس جمهورتعیین شد، نام بی بی گل رابراونهاد. شاید آرزوداشت پس ازرسانیدنش به چنان مقامی، لقبی برای همسر برگزیند. در افغانستان به ویژه در دهات، رسمی هنوز هم ادامه یافته، چنان است که پس از رسیدن زن درخانهٔ شوهر، نام دیگری براومینهند. از آنرو، تازه عروس رامدتی با دونام یادمیکنند. خانوادهٔ زن همچنان مدتی نام پیشین را برزبان می آورند که به تدریج نام نو جانشین آن میشود، اما در خانهٔ شوهر تنها نام نو او را برزبان می آورند.احتمال دارد اشرف غنی در منزل جدید یا ارگ متأثر از چنان ذهنیت ورسم و رواج چنین کرده باشد. همچنان روی دیگر منظور، بازی با ذهنیت مردم است. وبه احتمال قوی که این دومی طرف توجه او بوده است. یعنی، همسرم که رولا غنی نام داشت، رولایش را پس کردم و بی بی گل را بر او نهادم. وخودم نیز که اشرف غنی احمدزی بودم، بدون از دست قوم و علایق به آن، محمد اشرف شدم.

یادماباشدکه درتغییر نام، توافق وحتا شاید پیشنهاد خود رولا غنی را برای تغییرنام در نظر آوریم. زیرا وی آن زن مظلوم دهاتی نیست که بدون نظر وتوافق او هنگامیکه درخانهٔ شوهرسلطهٔ دیگری فرمانروایی را آغاز میکند، به سوی تغییرنام او نیز دست میبرند. برخلاف، رولا غنی، تشبثاتی درامورسیاسی نیزدارد. افغانستان شناس است. حتا ازهنگامی که در بیروت به جلب وجذب غنی پرداخته بود، احتمال اطلاع او از افغانستان پذیرفتنی است.

اگر اندکی پای رافراتر از آن حدودی بگذاریم که بیهقی مؤرخ برای تشبث در امور(حرم) لازم نمی بیند، این احتمال هم است که فرزندان امریکانشستهٔ غنی- بی بی گل، هنگام شنیدن از چنین نامی، برای صدا زدن مادر خویش به سوی مزاح ها ومطایبه ها نیز روی آورده ونام نوش را یاد کنند.

شایدکمترهموطنان ماآگاه باشندکه این رولاغنی بودکه در امریکا مدتها پیش از آوردن گلبدین حکمتیار به کابل، طی یک سخنرانی، ازگلبدین چهرهٔ پیرمرد ومورچهٔ بیگناهی راتصویرنمودکه برمیگردد وبقیه عمر را در وطن خویش سپری میکند. این(بی بی گل) درواقع از جزئیات برنامهٔ بازگشت گلبدین آگاهی داشت. اگر برای چنان منظوری پول کار داشت، از دزدی های امنیت ملی برایش بدهند. اماشایدپس ازافشأ وضعیت عبدالرشیددوستم وحصراو درمنزل، درپیوند باچاق سازی ادعای ایشچی بودکه برای رولا غنی یادآوری شده باشدکه اسرار را زود فاش مکن. (دنباله درصفحهٔ هشتم)

****

روز۲۴ اپریل ۲۰۱۰یکی ازروزهای دلکش بهاربود،گلهای لاله با دل داغداروتن سرخ مانندعروسان که تن شان ازراکت پرانیهای دشمنان بشریت رنگ قرمزی داشت، بااینهم سرافرازی میکرد، میخواستم از آرامش، شرشرآب وصرف پیاله قهوهٔ آنجا لذت برم، که جوانی آلمانی اجازه خواسته درمیزم مراهمراهی کرد، خواه ناخواه سر صحبت بازشد وزادگاهم راجویا، همین که نام کابل جان راگرفتم، کابلی که ظهیرالدین محمد بابردراولین هفتهٔ اقامت خودگفت میخواهم اینجادفن شوم- که شد- هوای دلکش کابل بودکه چنین آرزویی کرد، جوان آلمانی گفتدوروزپیشترازشهرت آمدم. ازپیشه اش پرسیدم گفت من محصلم، سوال کردم کدام رشته رامیخوانی؟ جواب داد سیاست، بعدصحبتی بامن خداحافظی کردوگفت فردا روانهٔ افریقا هستم،باید صبح زود پروازکنم، من هم کنجکاوشدم گفتم به به چه محصلی هستی، که دنیارادورمیزنی، شاید هم ازجیب ما(مطلب ازپرداخت مالیه بود) لبخندی زد، گفتم خواهشی دارم ومرا ازسردرگمی بکش، راست بگو پروگرام شمابرای وطن ما چیست مابکجا میرویم؟ بسیارسرد گفت برای ۲۵ سال آینده همین سازرا برایتان کوک کرده ایم. پیاله قهوه برایم زهرشد.

به یاد رئیس ضبط احوالات فرانسه شدم که درکتاب خاطرات خود نوشته بود، این جنگهایی را که شما درعراق، افغانستان وافریقا می بینید، همه اش ۵ الی ۱۰ سال قبل برنامه ریزی میشود، مثال داده بود، فرارشاه ایران وآمدن خمینی راکه۷ سال پیش درپاریس ترتیب یافت، نامبرُده بعدا وزیرداخلهٔ فرانسه شد، درمقابل جنگ عراق سخت مخالفت کرد، غربیهاوبالخصوص جنایت وبربریت امریکا و جورج بش پدررا به باد انتقاد ونفرت گرفت، وازوظیفه اش مستعفی شد، یکهفته بعدمرده اشراازجنگلی درپاریس پیداکردند، دراخبار شنیدم انتحارکرده است . والله اعلم؟ چرا چنین شخصیتها غیرتمندند.

رهٔ پنهانی میخانه نداند همه کس
جزمن وزاهد وشیخ و دوسه رسوای دگر (حافظ شیرازی)

فلسفهٔ نامگذاری بعضی محلات وطن

آی خانم : نام این شهر یعنی آی خانم کلمهٔ ترکی بوده مرکب از دوجزء است، یکی /آی/ به معنای ماه، ودیگری/خانم/ یعنی بانو، و جمعاً ماه بانو.

واقعیت آنست که نام قبلی واصلی آن منشأ یوئه چی داشته، زیرا مدنیت آی خانم یک مدنیت مشترک یونان-باختری است، چنانچه کوشانیان باختری ازتبار یوئه چی هاطبق نظرمحققان درآثارفلسفی خود توجه ودلبستگی به قرص ماه داشته اند وکلمهٔ یوئه چی خود اشاره به خانوادهٔ ماه یانژاد ماه است. درآثار فلسفی چین هم تمایل به قرص ماه مشاهده میشود.(۱). همچنان کیش ماه پرستی به نام/نه نه یه/ متعلق به /نه نه/ ایزد قدیمی ماه دربین النهرین رایج بوده سپس به شرق وغرب به ایریان، سوریه ومصر منتقل شده است. (۲) یعنی که به باخترهم شایع گردیده است. چون/نه نه/ امروزهم دربعضی اززبان های ایریانی ودربرخی ازلهجه های دری هم به معنای مادر است، پس ایزد مادینه بود و بانو گفته شده است.

بنابرآن نام آی خانم(ماه بانو) درارتباط به معبدآنجا ازکیش ماه پرستی مآخوذ بوده است. درواقع ازگذشته های دور کیش وآیین شرق وغرب یکی بر دیگری مؤثر بوده ونام ایزدان غربیان وشرقیان بااختلاط فرهنگ آنان ازیک جانب به جانب دیگرگذشته است، مثل آنکه مهرپرستی آریایی درغرب مورد پذیرش قرارگرفته وروز مقدس شانرا روزمهر(آفتاب) گفته موسوم به Sundayکرده اند. همچنان میتوان احتمال دادکه معبدآی خانم شایدمربوط به اناهیتای باختری یعنی ایزدمادینهٔ آب بوده باشد، بویژه که درمحل تلاقی دو رود خانهٔ معروف کوکچه و آمو واقع شده است وبنابر مادینه بودن آن ایزد، آنرا بانو گفته اند.

مأخذ: ۱- رقیه بهزادی، قومهای کهن درآسیای مرکزی وفلات ایران، تهران، انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۳ ص۶- ۲- غفوروف، تاجیکان، کتاب اول، ص ۱۷۳.

پلخمری : گویند پلخمری حدودچهارصدسال قبل بناشده است، اما این تخمین راتاکنون کدام سندتاریخی تاییدنمیکند ووجه تسمیهٔ آن هم مبتنی برروایتی است که باهمان دریای غوری درپلخمری بستگی دارد.چنانکه گویند: خماری نام دختری بوده ازثروتمندان که سرمایهٔ هنگفتی رااز پدربه ارث برده بود. درزمان او غوری ها به نواحی شرقی خود روابط دادوستد داشته واین منطقه خودحیثیت یک مرکزتجارتی راحایز بود.این دخترنیزبه همان سمت تجارت مینمود. وی برای تسهیل عبور ومرور قوافل واموال برروی دریای غوری پل خشتی مستحکمی بناکردکه معروف به پل خماری شده، بالاخره صورت پل خمری رابخودگرفت وبدین گونه رفته رفته نام پلخمری برآن شهرک اطلاق گردید.

این پل تخریب وقسماً زیرآب بندبرق شده است. هنگام تخریب این پل خشتی معلوم گردیدکه موادکارشده درآن خیلی پخته وجوش خورده به نظرمیرسیدکه گویی سمنت یاکدام مادهٔ دیگر باکیفیت سمنت درآن کارشده باشد. اکنون درنزدیکی بندفابریکه پل جدید مستحکمی باعر چهارمتر از کانکریت وآهن بناشده است.

بنابر روایت دیگر، چندی بعدازاعمارپلخمری (پل خماری) دختر دیگری به نام گوهر ویا گور (به فتح اول ودوم) دختریکی ازامرای شهردربرابرشهرت خماری، ازروی غبطه خواست که ازونیزیادگار بجا ماند، همان بودکه نهری رابه نام نهرگورگان درآنجا حفرکردکه اکنون هم آثارش درآن ناحیه باقیست. (۱)

مأخذ: آریانا دایره المعارف، ج۴ ، ص۴۷۴

خُلم : یکی ازوجوه تسمیهٔ شهرک خلم به نام بانی وموسس آن ارتباط میگیردکه گویند زنی بدین نام ملکهٔ شهربوده است، چنانکه ساحهٔ ازخلم هنوز هم به نام شهربانو منسوب به ملکهٔ این نواحی است. طوریکه ازقراین برمی آید شهربانو حاکمی ظالم بوده است، ازهمینجاست که گفته اندکه این سرزمین به «ده فرعون »هم اشتهارداشته است. ازجانب دیگرنهرتاریخی شمال خلم که از بغلان الی مزارشریف به طول۱۱۶ کیلومتر کشیده شده ونواحی خلم راسرسبز وشاداب میساخته است، به نام ظلم آباد هنوزهم معروف است که این هم دال برظلم شهربانو است.(۱)

مأخذ: قاموس جغرافیایی افغانستان، ج ۱، ص ۳۶۵

خوانندگان گرامی، وجوه تسمیهٔ سه محل مشهورشمال کشور راکه هرسه به بانوان قدیمی آن محلات ارتباط داشتند، ازکتاب ذیل نقل کرده ایم : «افغانستان تاریخی »فلسفهٔ نامگذاری شهرها، شهرکها، کوهها ودریاها (جای واژه شناسی افغانستان) پژوهش وتألیف پروفیسرداکترمحمدحسین یمین،(چاپ پشاور، سال ۱۳۸۰- ۲۰۰۱) درآینده این مطلب راپی می گیریم. اداره

انجنیر عبدالصبور فروزان استاددانشگاه درنیوجرسی

تلویزیون ژوندون

مظهر تعصب زبانی و قومگرایی درافغانستان

طوریکه دربخش قبلی خدمت خوانندگان جریدهٔ مردمی امید متذکرشدیم، در زمان سلطنت محمدظاهرشاه، بورسهای تحصیلی و سفرهای خارج اکثراً حق یک طبقهٔ خاص بود، ودرانتخاب اشخاص برای فرستادن به خارج بجای لیاقت ودانش، ارتباطات باصاحبان قدرت ونزدیکی به خانوادهٔ شاه ارجحیت داده می شد، واز گاو غدودی برای رعایای وفاشعار! معمولی میرسید !

دههٔ هفتاد قرن پیش بود، ومن متعلم صنف دهم لیسهٔ غازی بودم. درمکتب ما آوازه شدکه بچه های اول نمرهٔ صنف دهم رابه امریکا روان میکنند. چند روزی گذشت که چپراسی مکتب پرزه کاغذی ازمدیریت مکتب به صنف ما آورد، ساعت قرائت زبان فارسی بود، معلم صاحب مراگفت که ترابه اداره نزد مدیرصاحب مکتب خواسته اند. وقتی به اداره رفتم، بچه های دیگرهم نشسته بودند، پس ازچند دقیقه مدیرصاحب مکتب برای ماگفت که شمااول نمره های صنف خودهستید وبرای پروگرام فولبرایت کاندیدمیباشید، ازشما امتحان میگیرند وبرای یکسال به امریکامیروید. بعدازمدتی به مااطلاع دادند که درفلان روزبساعت هشت صبح به لیسهٔ حبیبیه حاضرباشیدکه که ازشما امتحان میگیرند.

درروزموعود به لیسهٔ حبیبیه رفتیم، امتحان چندساعت دوام کرد. چندروز گذشت ومعلوم شدکه ازمکتب ماسه نفرکامیاب شده ومن هم یکی ازآنها بودم. آندو نفررامی شناختم که با اخ ودپ زندگی میکردند ومیگفتندکه پدر یکی ازآنهاجنرال است، واکثر موترهای سیاه آنهارا درمکتب پایین میکرد، و من با بایسکل خودکه صدای غرغر آن ازدورها شنیده میشد، می آمدن وپدرم به دولت وموترهای دولتی کار وغرضی نداشت وقوت لایموت خانواده اش را ازآبلهٔ کف دست پیدامیکرد(رحمت خدا براوباد). من نمی دانستم که قدم بعد ازامتحان چیست، فقط انتظارمیکشیدم، ولی خبرشدم که کارهای آن دوشاگرد دیگرپیش میرودوبرای من کسی احوال نمیداد.

یک روزمعلم قرائت فارسی ماکه شادروان عبدالغفور رحیل بود (جنت برین مأوایش باد که کمونیستها شهیدش کردند.) مراگوشه کردوگفت: فرزندم کارهایت چطورشد؟ گفتم معلم صاحب من نمیدانم وکسی برایم احوال هم نداده است. این آموزگارفرزانه و مبارزکه نه تنها از اودرس مکتب راآموخته ام بلکه به مامی آموخت که چطور دربرابرظلم باید مبارزه کرد وچطورباید از حق دفاع کرد، درفکرافتاد وطوریکه عادتش بود بادوانگشت مبارکش پیشانی خود رامحکم گرفت ومعلوم میشدکه چیزی شنیده بود وسخت آزارش میداد و میخواست راه حلی برای آن بیابد. بعدازچندلحظه خاموشی گفت: حتماً زیر کاسه نیم کاسهٔ است، وبه آهستگی اما جدی برای گفت«بچهٔ وطن هرطورکه میشود حقت را ازگلون شان باید بگیری همین حالانزدمدیرمکتب میروی وپرسان میکنی کارهایت چطور شده است، ونگویی که من ترا روان کرده ام . باجرئت باش واز کسی نترسی، فهمیدی بچهٔ وطن. «گفتم بلی فهمیدم معلم صاحب. راساً به مدیریت مکتب که درمنزل دوم بود، رفتم.

از بابه گک دفترمدیرصاحب خواهش کردم که به مدیرصاحب احوال دهدکه من میخواهم باایشان گپ بزنم . بابه گک که به لهجهٔ شمالی وار حرف میزد به داخل دفتررفت وچند لحظه بعد برگشت وگفت: برورداخل. رفتم ومدیر صاحب راسلام دادم، آدم خوبی بود، گفت: »بچیم چه گپس؟ «گفت مدیر صاحب من امتحان امریکا رادادم وکامیاب شدم ودیگر نمی دانم چه کنم. مدیرصاحب لحظهٔ به فکرافتاد، به بیرون نگاههای خودا دولت وخاموش شد. بعدازچندلحظه خاموشی روبطرف من کرد وگفت: »بچیم همینقدرمیدانم که از مکتب ماسه نفرکامیاب شدندوتویکی ازآنهاهستی، وچیزدیگرغیرازین نمی دانم، همه کارهامربوط وزارت معارف ودفتر فولبرایت است، یک کارکن، تو همین حالابه دفتر فولبرایت برو، ممکن مشکل درآنجا حل شود. «آدرس دفتر فولبرایت رابرایم داد وبعداززنگ آخرکه مکتب خلاص شد، خانه نرفتم و با بایسکل خودبه آن دفترکه درتعمیر شریف پرونتابود، مقابل پارک شهرنورفتم. سخت گرسنه بودم ودلم دک دک میکرد، عرق ازسراپایم جاری بود و رنگم پک پریده بودکه پیش خارجی هاچطورگپ بزنم. دفعتاً آوازمعلم صاحب به گوشم طنین انداخت »بچهٔ وطن نترسی باجرئت باش«، همه ماندگیها وگرسنگیها ودلهره وترس راازمن دورکرد. باجرئت وقوت قدراست داخل دفترآمر فولبرایت شدم. درآنجایک خانم خارجی نشسته بود، بعداز سلام خودرا برایش معرفی کردم وقصهٔ خودراگفتم که امتحان داده وکامیاب شده ام ولی برایم کسی احوال نداده است. فکرمیکنم آن خانم سکرتربود، بسیار مؤدب ومن فکرکردم که اوآمراست. پس از چندلحظه به دفترآمررفت، مدت زیاد نگذشت که برگشت ومرابا خودنزدآمر فولبرایت برد. باهم قول دادیم، ازچوکی خودبرخاسته و درکوچ درپهلوی من نشست، من باجرئت تمام همهٔ قصهٔ خودرا برایش تشریح کردم. نمیدانم چه شده بودکه به اندازهٔ بااوبه انگلیسی روان صحبت کردم که فکرمیکنم هیچوقتی به آن روانی صحبت نکرده بودم. ممکن تاثیرآواز آن معلم نیکو سیرتم بودکه هرلحظه به گوشم طنین می انداخت : بچهٔ وطن باجرئت باش، نترس !

آمرفولبرایت گفت من نمیدانم که چه شد، یکبارمکتوب از وزارت معارف آمدودرآن نام توبود، اماهمروزه یک مکتوب دیگر آمدکه عاجل بودکه در مکتوب اشتباه رخ داده ومکتوب دیگری فرستاده میشود، ودرمکتوب دوم نام تونیست، تو برو نزد مستر سکندری دروزارت معارف واز اواصل حقیقت را بپرس. این آقای سکندری که نام اصلی اش رانمی دانم رئیس ارتباط خارجهٔ وزارت معارف آنوقت بود. ازدفتر فولبرایت راساً به وزارت معارف رفتم که در ده افغانان بود وبعداز پرس وپال دفتر رئیس رایافتم، ازپیادهٔ دفترخواهش کردم که مرابه داخل اجازه بدهدتا بارئیس صاحب گپ میزنم وازدفتر فولبرایت آمده ام. پیادهٔ دفتر چون رنگ ورخ مانده وخستهٔ مرادید، دلش سوخت، بداخل رفت وبرگشته گفت: بداخل برو !

داخل دفتررئیس شدم، مرد فیشنی وبا اخ و دپ زیادبود. قصهٔ را برایش گفتم که کامیاب شدم ولی احوال دیگرندارم. اوشروع کردبه نصیحتهای پدرانه که ممکن کامیاب نشدی، درآینده زحمت زیاد بکش ودرس بخوان، هنوزآینده درپیش رویت است، وازین قبیل حرفها. هنوزمطالبش تمام نشده بودکه آوازمعلم صاحب درگوشم طنین انداخت:بچهٔ وطن باجرئت باش نترس! باصدای بلند گفتم: «رئیس صاحب من نالایق نیستم اول نمرهٔ صنف خودهستم، مدیر صاحب مکتب برایم گفت کامیاب شده ام، من حق خودرامیگیرم.»

همین لحظه درفکرم حرف معلم صاحب خطورکردکه حتماً زیرکاسه نیم کاسهٔ است، درآنوقت ودرآن سن معنی ومفهوم این سخن رانمیدانستم وناخودآگاه گفتم: «رئیس صاحب حتماً زیرکاسه نیم کاسهٔ است ! »این سخن مثل گلوله درجان او کارکرد، رنگش سرخ شدو رگهای پیشانی اش برجسته شد، عمیق عمیق نفس کشید وفهمیده شدکه پیش آنهاییکه در اتاقش نشسته بودند سخت خجالت کشید، باصدای قهرآمیزگفت: زودازاینجا برآی ! گفتم نمی برآیم! باز چیغ زد: برآی! گفتم نمی برآیم حق خودرامی گیرم. رئیس به اندازهٔ عصبی شدکه ازچوکی خودبلندشدوسوی من باعصبانیت آمد و من هم ایستادم ، مرابطرف دروازه تیله کرد. بازآوازمعلم بزرگوارم به گوشم طنین انداخت: حقت راازگلوی شان بگیر، نترس، باجرئت باش، فهمیدی بچهٔ وطن! وسخت برایم جرئت پیداشد، همهٔ وجودم داغ شده و خیلی باجرئت شده بودم، کمی هم عصبی شده بودم، با صدای بلندگفتم: «کاکا تیله نکو، حق خوده ازگلونت میگیرم !»دیدم که رئیس صاحب ترسو وبزدل است، یک قدم عقب رفت و پیادهٔ دفتر مرا بیرون کشید. با سر وروی پت وپریشان وشکم گرسنه اززینه های وزارت پایین میشدم، در دل غم ودرسینه حزن فراوان داشتم که ناگهان دستی برشانه هایم خورد، رویم را دور دادم دیدم که مرد مسنی است ومعلوم میشدکه ازکارمندان وزارت بود، گفت: « خیربینی بچه گکم دلم را یخ کردی »!نمیدانم که به آن مرد چه گزندی از آن رئیس رسیده بود، اما درآنزمان سخن گفتن دربرابر اولیای قدرت مشکل بود، ووقتی هرسنگ سختی که درس می خورد آنرابایدقبول میکرد !

این سرگذشتم رابخاطرآن یادآورشدم که چه بیعدالتی هایی در آن دوران که آنرا(گلها به روی تان!) دههٔ دموکراسی سلطنت ظاهر شاه میگفتند موجود بود. امیدخاطر نازنین شماخوانندگان عزیز ازآن ملول نشده باشد. من ادعاندارم که امروزآن بیعدالتی هادرحکومت غنی احمدزی وجودندارد، بلکه حتماً موجوداست وصد هامرتبه بیشترازآن وجود دارد، ولی فرق آنزمان واین زمان به اینست که امروز ازهردهن شنیده میشودکه «حق خوده از گلونت می گیرم»، امروزهر کس بیشترازآن جرئتی که من داشتم وآنهم ازخیر وبرکت آن معلم بزرگوارم بود، داردوامروزکسی ازاظهارحقیقت ترس و هراس ندارد وضرورت نداردکه به دفتررئیس برودتامطالبهٔ حق کند، بلکه باتلفون دستی میتواند ازبیداد وظلم مردم راآگاه سازد. امروز مردان وجوانانی درکشور وجوددارند که برای گرفتن حق ومجادله علیه ظلم واستبدادجرئت ذاتی دارندونمیترسند، برای گرفتن حق خون وجان میدهند، ومن این راازفداکاری وقربانی محمدسالم ایزد یار آموختم که دربرابراهریمن وظلم ایستاد

وسینهٔ خودراسپردفاع ازمظلومان، بیوه زنان، یتیمان ومرد وزن بیگناه وبیدفاعی که توسط قوای اهریمن طالبان وحاکمان شیطان صفت پاکستانی مظلومانه شهیدکردندو اورا ناجوانمردانه توسط مرمی طالبان اهریمنی ارگ نشین وبدستوردستگاه حاکم شهیدساختند، روحش شاد وبهشت برین مأوایش باد، وراهش رهنمودی برای جوانان وطن ونسل های بعدی باد !

جای تأسف است که درطی سلطنت چهل سالهٔ محمدظاهرشاه و حکومت اعضای خانوادهٔ او، این نوع بیعدالتی هادرهمهٔ شئون زندگی ودرهمهٔ تاسیسات دولتی کشوردیده میشد . مثلاً اولاد رعایای عادی ومعمولی ازشامل شدن در عدهٔ ازدانشکده های دانشگاه کابل وتقرر درعدهٔ ازوزارتخانه ها رسماً محروم بودند، وحتی خودخاندان شاهی کسانی راکه به ایشان تعلق میگرفتند، به دودسته تقسیم کرده بودند، یکی آنهایی بودندکه قرابت خیلی نزدیک باشاه داشتندوآنهارا بنام مردمانی با«خون اصل » یادمیکردند، وآنهاییکه باوجود اینکه مربوط خاندان شاه بودند ولی چندپایه دورترازایشان قرارداشتند، بنام کسانی با »خون نااصل «یادمیکردند. معمولا اشخاص خون اصل مقاماتی چون نایب الحکومه، حاکم اعلی، وزیر، سفیر وجنرال میشدند، و خون نااصل ها به سفارتهابحیث کاتب وکارمند ودروزارتها به مقامات ریاست وآمرین بلندپایه نصب میشدند.

جناب داکترعبدالمجیدمرحوم ومغفورکه برای چندین دوره عضویت کابینهٔ محمدظاهرشاه راداشت،درصحبت باشادروان غلام حضرت کوشان، از انحصارحق تحصیل وشمولیت دردانشکده های دانشگاه کابل برای اعضاو وابستگان خاندان شاهی شکایت نمود می فرمایند:«حتی من شنیده ام به اثرهدایات همچومقامات (خاندان سلطنتی)به پوهنتون(دانشگاه)کابل مکتوبهایی داده شده بودکه امتیازات پذیرش طلاب فارغ ۱۲به فاکولته هامخصوصاًفاکولتهٔ حقوق وعلوم سیاسی به کسانیکه خون اصل داشته باشندداده شود«!

قضیهٔ خون اصل وناصل مطلبی رابخاطرم آوردکه دوستی دانشمند وگرامی برایم حکایه نمود وآن ازین قراراست که ملکه حمیرا همسرمحمدظاهر شاه، دخترسرداراحمدشاه خان بودکه هستی و دارایی فراوانی جمع کرده بود، ومناطق باارزش وقیمتی درکابل و ولایات درقبالهٔ اوبود. ازقضاکه اوبرعلاوهٔ ملکه حمیرا دودختریگر نیزداشت که ازمادرباملکه حمیراجدا بودند، یکی ازآنهارا داکتر محمدامین فرهنگ ودیگری داکترمحمدعثمان دفتری به زنی گرفته بودند. وقتی فرارسیدکه سرداراحمدشاه فوت کردومال وجایدادش را پول نقدساختن که به هزاران هزاردالر میرسید. قرارشرع شریف حصهٔ میراث ملکه حمیرا وآن دودختردیگر بایست ازهم متفاوت نمی بود، اماملکه حمیراموولوی بصیر، پدرموسی شفیق راکه در آن وقت قدرت دینی زیادداشت، خواست وگفت مولوی صاحب باید بدانیدکه من یگانه دخترسکهٔ سرداراحمدشاه خان هستم وآن دو دختردیگرحق ندارند میراث ببرند، بخاطراینکه آنها اندر هستند واز مادرجدا ! هدف ملکه آن بودکه آن دودختر دیگرازخون نااصل بودند وممکن مادران شان به خاندان شاهی قرابت نزدیک نداشتند!

سردارغلام احمدنوید که شاعرومرد بااحساس ومهربانی بود، وبا دیگرسرداران خاندان فرق فرق داشت، میگویدکه یک روزسردار فیض محمدزکریا وزیر خارجهٔ ظاهرشاه از اوخواست تاکتاب حاضری مامورین وزارت خارجه را برایش بیاورد، وقتی کتاب روزی میزقرارگرفت، زکریا برنام بیش ازچهل نفرمامورینی که همه پایین رتبه وپیاده های دفاتربودندوغیرمحمدزایی، چلیپا کشید و گفت اینها همه بایدهمین امروز دست شان ازکارگرفته شود. آقای نویدمیگویدکه زکریاخان گفت هیچ ناشناخته و بیگانه رادروزارت خارجه نمانید وهرکس که مقررمیشود خوب ببینیدکه ازخانواده وبا اصل ونسب باشد.

جای تأسف است که این سردارفیض محمدخان زکریاکه ملت مظلوم وبیگناه ماراکه ازآبلهٔ کف دست وکفیدگی پاهای شان مانندحیوانات خودوهمهٔ سرداران شان زندگی میکردند، همه رابی اصل ونسب وبیگانه وناشناخته می گوید، که توهین بزرگه به کافهٔ ملت بودو همه بجز سرداران مفتخور و پروردهٔ دامان بیگانه را بیگانه وناشناخته وبیگانه قلمداد مینماید، واین بود طرز دیدیک محمدزایی قدرتمند. درحالیکه خودهمین فیض محمدزکریا بودکه به دربار لینن به اندازهٔ دون همتی کرد وچاپلوسی نمودکه سرانجام ازچاپلوسی و دون همتی زیاد دستپاچه شده بود ونمی دانست بالاترازچاپلوسی وزانوزدن به دربارهتلرجانی چیست که بجاآورد وبی مهابا گفت تو برادربزرگ من هستی ومن ازنژادتوهستم !که حتی هتلر رابه شگفت انداخت ومایهٔ تعجبش شدکه آیادون همتی به این اندازه درجهان پیدا میشود ! فیض محمدزکریابه نویدمیگوید: «دردادن پاسپورت نیزهوش تانرا بگیریدکه برای هرخار وخس داده نشود. خودت هم ازین شعرگویی وگله گذاری بس کن ! »(دنباله درصفحهٔ هشتم)

پروفیسرداکترعبدالواسع لطیفی
عنوان کتاب : منتخب اشعار
گردآورنده: عبدالاحمد عطایی
به کوشش ومقدمهٔ: داکترعبدالله عبدالله

اگر سپهرنگردد زحال خود، تو بگرد
وگر زمانه باتو نسازد توبا زمانه بساز
به سازحادثه هم نغمه بودن آرامیست
اگر زمانه قیامت کند تو طوفان باش

چندمصرع بالا نمونهٔ ازابیات زیبا وپرپند و نصایح سودمند صفحات داخل کتاب مقبول وخوش خط و خال« منتخب اشعار » گردآوردهٔ مرحوم عبدالاحمد خان عطایی می باشد، که به کوشش ویک پیشگفتار بسیاردلپذیر داکترعبدالله عبدالله وباخط نستعلیق سیدمحمدایشان الحسینی، در یکصدوچهل و هفت صفحهٔ بزرگ رنگین ودلنشین به چاپ رسیده است.

پیشگفتار هم مسلک فرزانه وعزیزم داکترعبدالله، که من در فاکولتهٔ طب کابل فرصت تدریسش راداشتم، نه تنهاراجع به متن مجموعهٔ شعری گردآوردهٔ مرحوم عطایی مامای شعرشناس وادب پرورش روشنی می اندازد، بلکه یک مقالهٔ فرهنگی شیوا درتعریف ادب وشعر وفرهنگ زبان روشن بیان فارسی به شمارمیرودکه من ناگزیرم نه بطورفشرده بطورکامل ازصفحات آغازین کتاب برای شماعلاقمندان ومطالعین جریدهٔ مردمی امید ارائه بدهم، وبعدگلچینی از اشعار پرمعنی والهام بخش کتاب راتقدیم بدارم.

صفحات پرمحتوای کتاب طوری ترتیب یافته است که درهرورق تحت یک عنوان الهام بخش ودلپذیر، اشعارماندگارشعرای چیره دست زبان پارسی جمع گردیده ودرصفحهٔ مقابل، ترجمهٔ انگلیسی هرمصرع توسط دوست نهایت گرامی ام، عضوسابق شورایعالی انجمن صلح ودموکراسی برای افغانستان، داکتر شریف فایض، که قسمتی ازکتاب ماندگار (افغانستان درمسیرتاریخ) تالیف مورخ فقید وطن میرغلام محمدغبار رانیزدرسابق به انگلیسی شیوا ترجمه کرده است، ارائه

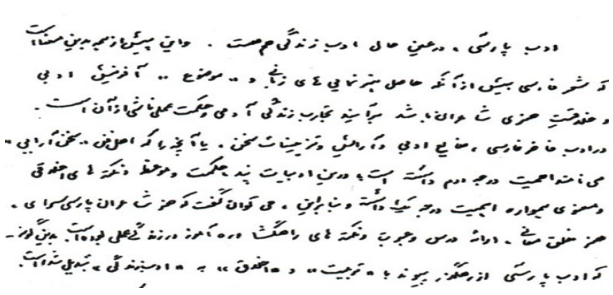

شده است.حالاطبق وعده، نخست متن کامل پیشگفتار داکترعبدالله راکه خیلی پر محتوا و روشنگراست، وبه قلم خوش خط خودش تحریریافته، وبه انگلیسی نیز برای نسل جوان ترجمه شده، پیشکش می دارم :

... عشق ودوستی و مهر وکین وخوبی وبدی، هیچ کدام سوژه های مستقل نیست، بلکه درادب فارسی این موضوعات ازین جهت موردتوجه بوده که به نقص وکمال آدمی مربوط میشود. وقتی حافظ میگوید »عاشق شو ورنه روزی کارجهان سرآید «دربارهٔ عشق سخن نمی گوید، بلکه عشق راچاشنی زندگی میداندکه بدون آن آدمی »درس مقصود «راناخوانده از»کارگاه هستی « خواهدرفت. مضمون ومحتوای ادب پارسی که»تلخی نصیحت « رابه «شهد ظرافت «برآمیخته است، همان محتوای زندگی است که خواه ناخواه ترکیبی ازحسرت وعبرت واندرز و اندوه میباشد. امادربارهٔ کتاب منتخب اشعار: عبدالاحمدخان عطایی مامای کلانم بود. هنوز درصنف دوم مکتب درس میخواندم که چشم ازجهان بست. بیاددارم که شخص بسیارمهربان بود. بعدها سعی کردم از شخصیت ایشان بیشتربدانم. آخرین منصب حکومتی اش معینیت معارف بود، قبل برآن چهل سال ازعمر خودراصرف تعلیم اولاد کشور وترقی معارف درین سرزمین کرده بود. به ادبیات به ویژه به شعرعلاقهٔ خاص داشت. این مجموعه یادگارطبق زیبایی شناس وذوق سرشار ایشان است که نشان میدهدچگونه درپی انداختن نکات ظریف برخاسته ازاندیشهٔ بزرگان ادبیات حوزهٔ تمدنی او برجسته ساختن این اندیشه برای دیگران بوده است.

سیدمحمدایشان حسینی دوست مامایم، ازخوشنویسان دوران خودبود، واین مجموعه رابه خواهش ایشان، وباقلم رسای خود تحریرکرده است. این اثر گلچینی ازنکته های سودمند اخلاقی و حکمت آمیز شعرفارسی است که به صورت موضوعی ترتیب شده است وهر موضوع دیدگاههای مختلف درمورد ضمون موردنظر رابه نحو کافی، واضح وهمه جانبه بازتاب میدهد. درانتخاب این اشعارحسن

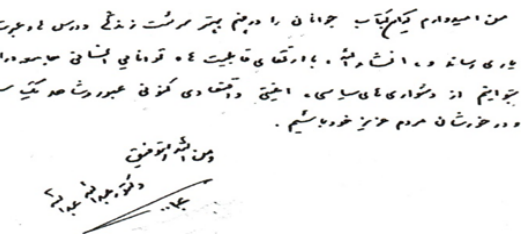

سلیقه به کاررفته ومجموعهٔ مفید وارزشمند، ازشاعران مختلف فارسی گوی درموردمضامین وموضوعات مختلف یکجاگردآمده است.

حال بااظهارتشکر وسپاس از هممسلک گرامی ام داکترعبدالله که کتاب را از وطن عزیز وشیرین افغانستان برایم اهدا وارسال نموده، میپردازم به ارائهٔ نمونه های پرانتباه ودلاویز و روحپرور اشعار انتخابی مرحوم عبدالاحمدعطایی، که جهانی از پند وپندار وادب و فرهنگ راتحت عناوین خاص وبجا وجالب در برابرچشم صاحبدلان و فرزانگان و پیر و برنابه نمایش گذاشته است:

درصفحهٔ اول آقای سیدمحمدایشان الحسینی باقلم نقش آفرین خود این بیت حضرت جامی راچون رشتهٔ مروارید تحریرکرده است:

قصد شهرت نبود جامی را — کان همه نظم آبدار نوشت
بهر احباب هرصحیفهٔ دهر — نکتهٔ چند یادگار نوشت

این هم نمونه هاوشاخچه گلی ازبوستان منتخب مرحوم عطایی :

ازصفحهٔ عنوانی (توکل به خداوند) :

توکل پیشه را روزی به دست خویش می باشد
مکد انگشت خودکودک چو نبودشیرپستان را
زیش وکم رزق غم مخورصائب که راه طی شودوتوشه برکمر ماند
اگرچه درطلب رزق سعی باشدشرط ولی به غصه وغم بیش وکم نخواهدشد

صداقت و راستی : لوای راستی سرمایهٔ صاحب کلاهی کن
به کرسی گفته های خویش بنشان وشاهی کن
مرد آزادبه غم راستی ازدست نداد سرو هرچندکه شدپیر قد اونخمید

رأفت به خلق خدا : چوشاهین ترازو هرکی رفعت درنظردارد
ز پا افتادگان را بادودست ازخاک بردارد
اهل همت جان دهد پروانه سان درکارخیر
شمع خودمی سوزد وجای دگر روشن کند

عنایت ولطف خداوند: نا امیدم مکن از سابقهٔ لطف ازل
توچه دانی که پس پرده کی خوبست وکی زشت
تودستگیرشوای خضرپی خجسته که من
پیاده می روم و همرهان سوارانند

احترام بزرگان: سعی ناکرده درین راه بجایی نرسی
مزد اگر می طلبی خدمت استاد ببر
احترام خلق خواهی خلق راکن احترام نام مردان رابه نیکی برکه مانی نیکنام

اهل فضل ودانش: گردرسرت هوای وصال است حافظا
بایدکه خاک درگهٔ اهل بصر شود
پیش ارباب حسب ترک نسب بایدکرد پردهٔ دیده ودل فرش ادب بایدکرد

درمذمت حرص: حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب جهان
آنچه رادرکارداریم اکثرش درکار نیست

مشوره بابزرگان: صحبت صافدلان جوهر اکسیر غناست
بی صدف قطره محالست که گوهرگردد

برتری نیکی: گوهرپاک بایدکه شودقابل فیض
ورنه هرسنگ وگلی لؤلؤ ومرجان نشود
عالم معنی شدیم وداغ جهل ازمانرفت کردیدل علمهای بی عمل ماراخراب

حفظ آبرو: دست طمع که پیش کسان می کنی دراز
پل بسته یی که بگذری ازآبروی خویش
نیفتی تازپا دست طمع درآستین بشکن
عصا رامی کنداین قوم ازدست گدا بیرون

واینک ابیات پراکنده درموضوعات متفاوت :

از لبش جای سخن عقد گهر می ریزد
هرکه صائب چوصدف پاک دهان افتاده ست
خواهی که دلت نشکنداز سنگ مکافات
مشکن دل کس راکه درین خانه کسی هست
باسفلگان طریقهٔ تسلیم حکمت است — پیش آیدت اگردرپستی خمیده رو
نخست موعظهٔ پیرمعرفت اینست — که ازمصاحب ناجنس احترازکنید
در میخانه ببستند خدایا مپسند — که درخانهٔ تزویر وریابگشایند
منه زنهاردل برمهلت صدسالهٔ دنیا که آخرمیشودچندانکه یک تسبیح بگردانی
اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کس
خیمهٔ افلاک بی چوب و طناب ایستاده است

درپایان معرفی چنین دسته گل پررنگ وبو وپرپند وپندار، به آرزوی صحت وسعادت هم مسلک عزیزم داکترعبدالله عبدالله درروشن کردن مشعلهای نیمه خاموش بوستان شعر وادب پارسی، و بادرودفراوان به روان مرحوم عبدالاحمد

مترجم: داکترغلام محمد دستگیر — برومفیلد , کولورادو

در بارهٔ واکسین انفلوئنزا

ناشر: مرکز برای کنترول امراض ووقایه ای آن
مربوط: وزارت صحت و خدمات بشری امریکا

۱- چرا باید واکسین شد؟انفلوئنزا (فلو) مرض ساری است که معمولاً بین اکتوبر و ماه می هرسال درسرتا سرامریکا شیوع میآبد. فلو, توسط ویروس انفلوئنزا افراد را منتن میسازد و توسط عطسه, سرفه و تماس های شخصی از یک فردبفرد دیگر سرایت میکند. فلو, هرکس را مصاب ساخته میتواند. دفعتاً شروع شده و درظرف هفت روزپایان میآبد. اعراض نظربه عمرمریض فرق میکند و عبارتنداز: تب با لرزه, گلودردی, درد های عضلی, خستگی, سرفه, سردردی, وافرازات یا احتقان انفی.

فلو میتواندسبب سینه بغل وانتان خون گردد. دراطفال سبب اسهالات وحملات اختلاجی شده میتواند. اگربه تکلیف امراض قلبی و یا تنفسی مصاب باشید, فلوآنرا وخیمترمیسازد. فلو, برای بعضی اشخاص خطرناک است. شیرخواره ها واطفال خرد سال, افراد شصت وپنج ساله و مسن تر از آن, خانمهای حامله, آنهائیکه بعضی حالات صحی و یا سیستم امیونیتی یا معافیت ضعیف دارند بیشترمعروض خطراند. هرسال درامریکا هزاران نفرازمصاب شدن به فلو میمیرند ویکتعداد بیشترداخل بسترشفاخانه میشوند.

واکسین فلو, شما را از مصاب شدن به فلو وقایه نموده, سیرفلو را درصورت معروض شدن به آن کمتر وخیم میسازد و از منتشر ساختن فلو بدیگراعضای فامیل جلوگیری میکند.

۲- واکسینهای غیرفعال و recombinant:recombinantیاپیوند دوباره اصطلاح طبیست که قرارتعریف دکشنری بریتانیا؛ (تولیدیست که توسط یکجا نمودن مواد جینیتیکی اضافه ازیک منشاء حاصل میشود). تکنیک بیوانجنیریست که امروزاکثرادویه مثل انسولین از آن حاصل شده وهم تستهای متعدد و مستند لابراتوری توسط این تکنیک معرفی شده است .

یک دوز واکسین فلودرهرفصل فلوتوصیه میشود. اطفال شش ماه تاهشت سال باید درعین فصل فلو, دو دوز واکسین زرق شوند. ولی هرکس دیگرتنها به زرق منفرد یک دوز واکسین در فصل فلو ضرورت دارد.

بعضی واکسین های غیرفعال دارای یکمقدار, نگهدارنده های سیماب دار, میباشند که بنام Thimerosal(تیمیروسَل) یادمیشود. تحقیقات نشان داده است که این عنصر در واکسین به صحت مضر نمی باشد. ولی واکسین هائیکه فاقد این عنصراند نیزبدسترس قراردارد.چون ویروس زنده درتهیهٔ واکسین استعمال نشده است مرض فلو بازرق آن بمیان آمده نمیتواند.ویروسهای متعدد فلو وجودداردوهمیش درتغییرند.هرسال یک واکسین جدیدکه شامل سه ویا چهار نوع ویروسی که امکان دارددرسال پیشرُو سبب فلوشود, ساخته میشودتاازفلو در همان سال وقایه نماید. اگرویروس کاملأجدیدجزء ویروسهای واکسین نباشد, بآنهم واکسین تهیه شده میتواند یک اندازه حمایت بمقابل این, نوع فلو, میسرسازد.

واکسین فلو وقایع ذیل را وقایه نمیتواند:

- مرض فلو با ویروسی که درواکسین شامل نیست (یابسیار وقایهٔ کم).
- امراضی که مانند فلو اند اما فلو نیستند.

بعد از زرق واکسین دوهفته وقت ضرورت است تا معافیت و وقایه به مقابل مرض حاصل گردد. این معافیت تا آخرفصل فلو دوام می یآبد.

۳- افرادیکه نباید با این واکسین زرق شوند:

به کسیکه واکسین فلو رابه شما زرق میکند باید معلومات ذیل داده شود:- اگر فرد الرژی شدید دارد که حیات وی را تهدید میکند.

(دنباله درصفحهٔ هفتم)

****

عطایی که باگردآوری این سبدزیبا وروحپرور گلهای جاویدان رادرفرهنگ زبان شعربه یادگارماند، چندبیت صفحات اخیراین مجموعه راباهم میخوانیم:

شکست شیشهٔ دل را مگو صدایی نیست
که این صدا به قیامت بلند خواهد شد
مردی، چوشمع درهمه جاجای نگهدار
هرچند سر به باد رود، پای نگهدار
مزرع سبزفلک دیدم و داس مهٔ نو
یادم ازکشتهٔ خویش آمد وهنگام درو

خواجه محمدنعیم قادری
سایت خاوران

غروب مشعلدار فرهنگ و ادب باسلام به روح ملکوتی استاد هاله

همه ازآن خدائیم وبازگشت همه بسوی اوست.

خبرمرگ غریبانه استادحبیب الرحمن هاله مراخیلی اندوهگین ساخت، هرچند مرگ یک قانون بی تغییروبی تبدیل الهیست ودربرابرمشیت الهی جزتسلیم و رضاگزیری نیست، به مصداق آیت قرآنکریم﴿إِذَاجَاءَ أَجَلُهُمْ لاَيَستَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ﴾هنگامیکه اجل آنهافرا رسدَ نه ساعتی تاخیرمیکنَند و نه پیشی میگیرنَد. »آری، مرگ دیرو زودندارد وهرذی روحی چشنده طعم مرگ است ، بازهم قرآنکریم براین امر صحه می گذارد.

{کل نفس ذائقة الموت}.

شادروان پروفیسرحبیب الرحمان هاله

اما تأثرِّخبر فوت مرحوم استاد هاله، برمن ازآن جهت زیاد است که یکی دور از سرزمین مألوف در عالم غربت و آوارگی چشم از جهان پوشید، و غریبانه درآغوش خاک آرمید، نه آن خاکی که او را پرورده بود. و دیگر اینکه در جامعه ظلمت زده مابه دانش و دانشمند بها نمی دهد. وضعیت استاد هاله یادآور این شعر روان شاد خلیلی (رح) می باشد:

خاکی که پروریده مرادوستان کجاست؟
من خاک دیگران چه کنم، خاک برسرم

استاد هاله دریکی ازروزهای گرم تابستان، سه شنبه ۱۱۳ماه سرطان ۱۳۱۱ خورشیدی درست ۸۵سال پیش ازامروزدردهکده کارنده، از توابع سرای خواجه دردامان پرفیض کوهدامن چشم به جهان گشود، طبیعت زیبا آن دیار ثمرخیز دماغ هاله را از عطر خوشبوی نواندیشی و زیبا پسندی پرورید که تا پایان عمر زیبا اندیشید، زیبا نوشت، رسا نوشت و شیوا بیان کرد. استوار گام برداشت و چون کوه با ثبات ماند. آری،

سعدیا مرد نیکو نام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نیکویی نبرند

استاد هاله زمانی به دنیا چشم گشود که در زادگاهش کوهدامن یا به اصطلاح شمالی (پروان، کاپیسا و پنجشیر)، قیامت صغرا برپا بود، و زمان ولادت او با یلغار لشکر خونریز نادری همراه و همزمان بود. هاله از بدو ولادت تا زمان رحلت جز ستم و بیداد، بی عدالتی و حق تلفی چیزی نه دید و نه شنید. زندگی او همراه با درد و رنج بود. که پدرش روان شاد عبدالاحمد نیز توسط ملیشیا های بی فرهنگ نادر غدار به شدت شکنجه و بعد از آن فوت می کند. درد و داغ یتیمی بر چهره هاله می نشیند و با محرومیت های زیاد درس می خواند و کارنامه می آورد و بالاخره کاردان و کار ساز می شود.

استاد هاله در جوانی با دختری از همدیارانش به نام (راحله خانم) ازدواج کرد و تا پایان عمر همسر وفاداراش را دوست داشت و حاصل ازدواج شان سه پسر و چند دختر است.

استاد هاله از معدود تحصیل کردگان آن دیار می باشد، که در زمان نوجوانی و جوانی او درس و تحصیل آن هم برای یک کودک یتیم کار خیلی دشوار بود، اما مادر بزرگوارش او را چنان تربیت کرد که زندگی و مرگش افتخار این سرزمین گشت.

استاد هاله تحصیلاتش راتادرجه استادی PHDپیش بردوهم در دانشگاه کابل وهم دردانشگاه دعوت و انستیتوت ژورنالیزم درپشاوردرعرصه رشد مطبوعات با نهادها، مؤسسات تحصیلا عالی و آموزشی، در تدریس و تدویر سمینارها، کنفرانس های علمی و رهنمای دانشجویان برای نگارش پایان نامه های تحصیلی و امثال آن، همکاری داشت.

استادهاله کسی بود که برای آزادی و آبادی کشورش از جان و جوانی اش مایه گذاشت، و کسی بود که مثل سایر پیشتازان دوران جهاد در مقابل کودتا گران کمونست مخالفت کرد و ملحدین او به جرم روشنفکر بودن و میهن دوست بودن، به زندان بردند و مدت هفت سال را توام با بدرفتاری ملیشیای رژیم کمونستی و آدم کشان سازمان جاسوسی خاد سپری نمود. که بعد از رهایی از زندان به یکی از دوستانش گفته بود: «کمونیست ها مرا چون شیشه شکستند».

به اثر ستم و بیداد مزدوران روس کمونست های ملحد در زندان پل چرخی هم از اشتغال رسمی در دانشگاه محروم شد و هم سلامتی جسمی اش صدمه دید. تا بالآخره مجبور شد راه هجرت را در پیش گیرد. و در عقب سنگر به مبارزه بی امانش بر ضد میهن فروشان ملحد ادامه دهد. و بر عهد آن خود آن استاد متعهد هم چنان پایدار ماند. تا آن از آینده کشورش نا امید شد و راه غربت را در پیش گرفت.

مرحوم هاله سال های زیادی در آوارگی به سر برد ومنتظربود تاشاید شام سیه سرزمینش به صبح امید برسد و او نسل جوانش را درس عشق وآزادگی بدهد، دریغا که چنین نه شد و تا آخر عمر در حسرت آغوش مادروطن به سربرد تا آنکه در روز سه شنبه ۲۴ماه اسد ۱۳۹۶خورشیدی به عمر ۸۵سالگی در دیار غربت و در شهر سیدنی –استرالیا چشم از جهان و جهانیان پوشید و در همان جا به خاک سیاه سپرده شد.

من که افتخار شاگردی این استاد فرزانه را دارم، و سرنوشت مشابه چون او دارم، چون مثل او در پنج سالگی از سایه پر مهر پدر محروم گشتم. با شنیدن این خبر غمبار این شعر روان شاد رودکی را که در رثای شهید بلخی سروده است به خاطرم آورد :

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

اجداد استاد هاله شغل معماری داشتند، اگر اجَدادش معمار ساختمان خانه ها و شهرهای کشور بود، هاله در پی اعمار جامعه مدنی و متمدن عصر نوین بود. اندیشه های تابناک او برای رهایی از استعمار و استبداد و اختناق و ساختن یک جامعه فاضل و متعادل به راستی که چراغ راه هر روشن بین و میهن پرور است. اگر به نظریه ها و مشوره های آن مدیر مدبر عمل می شد، رهایی از وضعیت موجود و دستیابی به وضعیت مطلوب کار دشواری نبود.

این جانب علاوه بر این که افتخار افتخار شاگردی ایشان را در محیط هجرت) پاکستان(دارم، خوشه چین خرمن دانش و معرفت آن بزرگوار بودم. چیز های زیادی از او آموختم، او سرا پا عشق بود، عشق به مکتب، عشق به میهن و عشق به فرهنگ. دریغا که دیگر در میان ما نیست.

در آوان اقامت در پاکستان که همواره در مصاحبت آن دانشمند فرزانه بودم، و از وجودش بهره های علمی زیادی برده ام. به راستی که او انسانی بسیار پرتلاش، با ابتکار، مهربان و دور اندیش بود. و در کنار همه فضائل علمی که داشت آدم بی ادّعا، جسورومردمدوست بود، برای سرزمین و شهروندانش عاشقانه می موئید و جسورانه مینوشت. از گفتن حق و حقیقت ابای نه داشت، و از قلم به مزدان سخت بیزار بود. می گفت:

حق جویم وحق گویم وهم حق بنگارم این فخر مرا بس، که روزنامه نگارم
اظهارحق، ازدوستی حق پیشه نمودم ازارزش حق، گفتن حق گشته شعارم

به راستی که استاد هاله عمری را در راه روشنگری و بیداری گری شهروندان این سرزمین صرف کرد، اوشایسته هرنوع ستایش است. اودرعمل ونظر یک انسان فرهنگی و فرهیخته بود که در حضر وسفرپرچم دانایی ودانش، فرهنگ وفرهنگ پروری این مرزوبوم را برافراشته نگه میداشت ، او اندیشه و عمل را باهم درآمیخت تاقلمهابرای آزادی بنویسند و کله ها برای فرهنگ بیاندیشند. و هر نویسنده و شاعری برای نجات این سرزمین اهورایی از هیولای جنگ تحمیلی و استبداد قبیله، خامه فرسایی کنند و قلم های شان برای سربلندی و شایستگی سرزمین با عظمت خراسان بر صفحات کاغذ بچرخد.

روانشاد استادهاله یک استاد باافتخار رشته روزنامه نگاری بود که در داخل و خارج ازکشورنسل جوان راتربیت کرد، قلم و قدم او در گفتن حقیقت نه می لرزید، بی باکانه و جسورانه می گفت و می نوشت. علی رغم تهدید های زیاد که در داخل کشور از جانب روس های وحشی و کمونیست های مزدور و در خارج از کشور از طرف قبیله سالاران مزدور متوجه او بود، از کشف دقایق و گفتن حقایق نه هراسید، آری گفت آن چه که باید می گفت. مقالات استاد همواره زینت بخش رسانه های چاپی محیط هجرت بود.

ازکینه ها، حقه ها، تهمت‌هاودسیسه بازی‌های کثیفی که آل پاینده خان و آل یحی بجا مانده بود یابعبارت دیگر از استبداد عبدالرحمن خانی تا استبداد نادر خانی وازکودتای منحوس ملحدین تابغاوت گروههای ماجراجو وقدرت طلب در زمان حکومت مجاهدین که زمان و زمینه را برای ظهوروبروزگروهکهای تروریستی طالب و داعش مساعد و هموار ساختند، بابت همه این نارسایی ها سخت هراسان، نگران و اندوهگین بود. و دردا و حسرتا که همان چیزی های استاد هاله از آن تشویش داشت و برای رفع و دفع آن می کوشید و می نوشت، هنوز هم بر کشور ما سایه ظلمت و نکبتش را افکنده است و رهایی از آن هم دشوار می نماید.

استادهاله یک مجاهدفرهنگی بود، تحلیلهای واقع بینانه او از اوضاع و احوال آن دوران و دفاع از رزم و پیکار برحق شهروندان کشور ما، مجاهدین راه حق و آزادی را قوت قلب و انگیزه می بخشید. و نوشته های هم چون مشعلی فراروی پاسداران واقعی میهن بود. و تا آخرین رمق حیاتش بر خلاف سایر مجاهد نما ها، که محض رسیدن به قدرت و ثروت به همه چیز پشت پا زدند، او سنگر دفاع از حق و حقیقت را ترک نکرد و جهاد فرهنگی اش ادامه داد.

استاد هاله در دوران اقامت در پشاورپاکستان، برعلاوه تدریس در دانشگاه ها فعالیتهای دیگر فرهنگی نیز داشت، او با همکاری جمعی از روشنفکران دیگر »اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد «را تأسیس نمود که پاتوق خوبی برای نویسندگان مهاجر بود. این اتحادیه جریده چاپی هم داشت. که بازتاب دهنده اندیشه های فرزانگان آواره میهن ما در قبال موضوعات مختلف کشور بود.

روان شاد هاله به شهید صلح مرحوم استاد ربانی و قهرمان ملی مرحوم مسعود غازی علاقه و احترام زیاد داشت. خردمندی و شهامت ورشادت استاد ربانی شهیدومسعود غازی رامیستود. و موضع گیریهای آنهارادرقبال حوادث دوران جهادوپایداری(مقاومت)بجاوبرحق میدانست وازتوطئه های سازمانهای مخرب استخباراتی منطقه وجهان ومزدوران میهنی وماجراجویان قدرت طلب ومجاهد نما برعلیه این سرداران سنگرهای دفاع ازآزادی سخت نگران و هراسان بود.

موضع روشن اودرقبال جهاد وپایداری (مقاومت) نیز ستودنی است، آن عیار خراسانی ثابت ساخت که اویک سنگردار مقاوم و پیروزمند عرصه های نبرد با اهریمنان است. و قلم فرسایی او در باب جهاد و آزادی، روشنگری و روشنفکری مصداق واقعی این حدیث نبوی (ص) بود که رسول معظم اسلامی (ص) فرموده است : «مداد العلماء خیر من دماءالشهداء» به راستی که قلم او از شمشیر برنده تر بود. جاییکه در شعری زیر عنوان «هنگ بی شرنگ »خطاب به گروهک های مزدور و تروریست، با صدای رسا می گوید :

گُسل زاهریمن، دوری گزینی ازشرارت کن/دلیل راه خود، روشنگریهای بصارت کن /نگرددزورگویان، بریلان نامَورچیره/نخست تسخیر دل ها، بعد از آن فکر امارت کن

آتش سوزان عشق به مکتب ومیهن اورالحظهٔ آرام نه میگذاشت ودر توفان های سهمگین تاریخ معاصر که امواج پر تلاطم ظلم و ستم، بیداد و استبداد در دریای بی انتهای محرومیت و شکنجه، بر پیکر کشتی شکستهٔ حیات جامعه اش هم چنان می تازد، او می گفت و می نوشت و می موئید و می نالید.

استادهاله درآثار وگفتارش راه مبارز بی امان را علیه ستم و استبداد نشان داد؛ شجاعت، صراحت، پاکی و ایمانش را در آثار و گفتارش وانمود. من عشق به میهن و آزادی را در برق نگاه او می دیدم و سوز و گداز او را برای نجات و رهایی مشاهده میکردم که در کمتر کسی آن احساس و انگیزه موجود بود. از تفرقه و پراگنی مسلمانان سخت نگران بود و می گفت:

بِشُو در آزمون، چون پور آزر در دل آذر
شکن بت های کثرت، کعبه یی وحدت عمارت کن

استادهاله در دنیای معاصرش، با استکبار ، استبداد و انحصار و دیگر شیاطین و طاغوتها روبروشد که درهیأت انسان به غارت داشته های مادی ومعنوی کشور و امت اسلام می پرداختند واو باآنهابه جنگ فرهنگی پرداخت، با مثلث شوم زر و زور و تزویر درافتاد؛ با گروه های تکفیری و روحانی نمایان اسلام دشمن (طالبان و داعشیان)، با دشمنی غرب زدگان (جاسوس)، تکنوکرات های (روشنفکر نما)، با جعل کاران تاریخ (تحریف کنندگان تاریخ)، با قبیله گرایان بی وجدان، (خان های دیپلوم دار)، با خدعهٔ گران علم و با جادوگران هنر و دیگر پشت بر میهنان روبروشد، برضد همهٔ آن ها به مجادله پرداخت؛ با معجزهٔ حق گویی و حقیقت نگری بر آن ها غرید و تازید، با تکیه به ایمان به خدا به وسعت دریا و شکیبایی و استواری چون کوه به مبارزه خداپسندانه اش بر ضد دزدان تاریخ برخاست. و رسالتش را من حیث یک انسان مومن و متعهد انجام داد. و تا آخرین رمق دست از مبارزه بر نداشت. این خود گواه ایمان قوی، روح بلند و همت عالی آن فرزانه خراسانی است.

استاد هاله شخص مومن، متعهد و پارسا بود، راستگویی، صراحت لهجه، جسارت، موشگافی، ابتکار عمل، حوصله مندی، از ویژگی بارز اخلاقی آن فرزانه مرحوم بود. او با دینداران متعصّب و متحجر، غربزدگان روشنفکر نما، سخت مخالف بود. او ماهیت این دکانداران دین و پیمان کاران دموکراسی را می شناخت. و از عواقب کا های شان هوشدار می داد.

استاد مرحوم، نویسندگان قلم به مزد، واعظان و عالمان بی عمل و دانشمندان بی تعهد وترسورا بد میدید ودرمورد شان میگفت: «این گونه نویسندگان، قلمداران، واعظان، دانشمند نمایان بیخبر وبیخبر وملاهای ترسو؛ به دانش، به قلم، به زبان، به فرهنگ و به دین خیانت میکنند. اگر جرئت و همت حقیقت گفتن را ندارند، بهتر است با مسلک های شان خدا حافظی کنند و در کار های عادی مشغول شوند.»

افق اندیشه استاد هاله تنها در محدوده کشورش خلاصه نه می شد، بلکه به جهان و بشریت می اندیشید. و از توطئه های استکبار بر ضد مسلمانان ابراز نگرانی می کرد. او به جهان اسلام و عظمت مسلمانان می اندیشید و در مقاله زیر عنوان :«نیاز عصر حاضر بازگشت به خویشتن» که در عصر جهاد در مجله شفق چاپ پشاور به نشر رسیده، یک تحلیل خیلی زیبا و واقع بینانه از اوضاع جهان اسلام ارائه داده بود. اگر عمری باقی بود، این مقاله محض آگاهی مسلمانان یک بار دیگر به نشر می رسانم.

مرحوم استادهاله، دارای صفات برازنده و ویژگیهای ارزشمند اخلاقی بود، که روحیه تمدن پسند وتدین گرای او دانشجویان ومصاحبان ومعاشران اورا وسیع وهمه کسانیکه باوآشنایی داشتند، ایشانرا شیفته خودساخته بود. علم وایمان او باعث شده بودکه وجاهت اجتماعی خودرا حفظ وبه آستان این وآن سرنساید. دانش و تقوای او به راستی که بر برازندگی شخصیت او افزوده بود.

مطالعه جز عادت همیشگی استاد بود و جوانان را به مطالعه و تحقیق تشویق می نمود، از همان جهت آدم با اطلاع از اوضاع و احوال کشور، منطقه و جهان بود. تحلیل خوبی از اوضاع و احوال روزگار داشت.

استاد هاله سخت علاقمند کار و خدمت برای میهن و فرهنگش بود، اما این بخت بعد ازدوران جهاد از اوگرفته شدودرعالم غربت درگوشه انزوا و عزلت تنها با عشق به مسلکش مانده بود، همواره میگفت: مافتادن من به گوشهٔ فراموشی نتیجهٔ عدم علاقمندی و دلچسپی آن عده مردمی است که همین اکنون از بی خبری آن ها هم خود شان وهم کشور شان آسیب های بزرگ را تجربه می کنند، هنوز اکثریت جامعهٔ ما نه به دانش و نه به روشنگری و نه به روشن شدن علاقه میگیرند، ازهمین جاست که دلم به حال شان میسوزد.

هاله وقتی با تحلیلی که از اوضاع کشورش داشت، از آینده نا بسامان و تیره و تار میهن و مردمش نا امید شد و در سال ۱۳۷۹خورشیدی راه غربت را در پیش گرفته و به کشور استرالیا پناهنده شد. و تا واپسین لحظات عمرش در آن جا باقی ماند تا آن که جان به جان آفرین تسلیم کرد. (دنباله درصفحهٔ ششم)

نصیراحمد رازی سدنی ، آسترالیا

داستان های همسو باتصوف (۳۵)

سماع : استادخلیل الله خلیلی درکتاب «نی نامه »خویش نوشته است: آیین سماع طریقهٔ مولوی چنین بود : کلاه بی ترک نمدی برسر و دورآن عمامه می بستندوبه جای خرقه یا قبای فرجی می پوشیدند. هنگامیکه به سماع می پرداختند، اول حلقه وار یابه شکل نیم دایره دورهم می نشیننند وهمینکه نی به نوا و رباب به نغمه درمی آمد، یکی برخاسته ویک دست راروی سینه می گذاشت ودست دیگررا پهن نموده دریک نقطه ایستاده چرخ می زند. هنگام چرخ، عارفان تجلی حق راهرطرف می بینند. جهیدن شان اشارت به وصل با عالم علویست ومعنی پای کوفتن، تسخیر نفس ودست گرفتن علامت پیروزی به نفس اماره می باشد.

ابوالمفاخر باحرزی، عارف بزرگ دربارهٔ سماع نوشته است: «خاصیت سماع آنست که هرچیزی که درآن وجود منطوی (درهم پیچیده، نوردیده شده، حاوی، مشتمل) باشدازخوف و رجا وسرور وحزن و شوق ومحبت، آنراگاهی درصورت طرب وگاهی درصورت گریه ازدل بیرون آورده وظاهرکند.»

ذوالفنون مصری گوید: «سماع ورد حق است که دل هارا بدو انگیزد وبر طلب وی حریص کند، هرکه آن رابه حق بشنود به حق راه یابد و هرکه به نفس شنود اندر زندقه افتد. »و نظریهٔ این صوفی صاحبنام قابل تأمل است، زیرا نیت رادر سماع موثرمی پندارد، اگربرای ذکر و وردحق باشد درست، درغیرآن گناه است.

ولی هجویری که محقق مشهوری است وموسیقی دل انگیز رادرآرامش دل و روح ولطیف ساختن احساسات موثرمی داند، حرف آخر را زنده وفرموده است: «سماع به خودی خود نه خوب است نه بد، بلکه براساس نتایج آنرا باید حکم کرد، زیراطبایع مختلف است ونمی توان بریک حکم قطع کرد. سماعیان بردوقسم اند، یکی دسته معنی شنوند ودستهٔ دیگرصورت. پس فواید آن بسیاراست وهم آفات آن، سماع درشخص شقی شقاوت می انگیزد ودر سعادت به سعادت می افزاید.

امام غزالی وشهاب الدین سهروردی به نظریهٔ هجویری معتقدند وسماع رابه مقصد ذکر ونیت خیرقبول میکنند. ملک داد شمس تبریزی دربارهٔ سماع گفته است: این تجلی ورؤیت خدا، مردان خدا را درسماع بیشترباشد، ایشان ازعالم هستی خود بیرون آمده اند، ازعالم های دیگر بیرون آرد سماع به القای حق پیوندد، رقص مردان خدا لطیف باشد وسبک، گویی برگ است که بروی آب میرود. عطارفرموده :

چنین باشد سماغ نـی شنودن ز نی کشته شدن درخون غنودن
چونام دوست بنیوشی چنین شو به یک ذره بحری آتشین شو

شور وهیجان وسرمستی عجیب جلال الدین درسماع هنوزپس ازگذشت قرون و اعصار برای بسیاری ازصاحب نظران قابل بحث وتعبیر وتفسیراست. شمس مانندخورشیدکه ازسرزمینی به سرزمین دیگرمیرود وزندگی تازه به ارمغان می آورد، حیات نوی رابه قونیه آورده بود. مولوی حتی درغیبت وهجران شمس دست افشانی میکرد ومیخواست بدنبال شمس در انوارفروزانش، آنهم درفضا مستغرق شود. استاد فروزانفر آشکارا نوشت که جلال الدین بادیدار و مصاحبت باشمس احساس عمیق و شورهیجان زدهٔ درخودمی بیندومتوجه می شودکه درسراسر پیکر وهمه ذرات وجودش روح تازهٔ دمیده شده است، گویی راز آسمانها ناگهان دردلش فرودآمده است. مع الوصف، استادفروزانفر سئوال میکند: »شمس به مولانا چه آموخت وچه فسون ساخت که چندان فریفته گشت وازهمه چیز وهمه کس صرفنظرکرد ودرقمار محبت نیزخودرا باخت، برما مجهولست. «سپس فروزانفر ازتذکره نویسان شاهدمی آوردکه آنها متفق القولند، پس ازآنکه خلوت مولانا وشمس به پایان رسید... بجای مجالس تدریس و وعظ به سماع وچرخیدن ورقص تمایل پیداکرد وذره وار درشعاع شمس رقصان شد. بااشارهٔ شمس به سماع درآمد. مولانا دردیوان کبیر به این موضوع اشاره دارد :

سخت خوش است چشم تو وآن رخ گلفشان تو/دوش چه خورده‌ای دلاراست بگوبه جان تو/فتنه گر است نام تو پرشکر است دام تو/باطرب است جام تو با نمک است نان تو/ مرده اگربیندت فهم کندکه سرخوشی/ چندنهان کنی که می فاش کند نهان تو/بوی کباب می‌زند از دل پرفغان من/ بوی شراب می‌زند از دم و از فغان تو/ بهر خدا بیا بگو ور نه بهل مرا که تا/ یک دو سخن به نایبی بردهم اززبان تو/خوبی جمله شاهدان مات شدوکسادشد/ چون بنمودذره ای خوبی بی کران تو/بازبدید چشم ما آنچ ندید چشم کس/بازرسیدپیرمابیخود وسرگران تو/هرنفسی بگوییم عقل توکو چه شد تورا/عقل نماند بنده را در غم وامتحان تو/هر سحری چو ابر دی بارم اشک بردرت/ پاک کنم به آستین اشک زآستان تو/ مشرق و مغرب ار روم ور سوی آسمان شوم/ نیست نشان زندگی تا نرسد نشان تو/زاهد کشوری بدم صاحب منبری بدم/ کرد قضا دل مرا عاشق و کف زنان تو/از می این جهانیان حق خدا نخورده‌ام/ سخت خراب می‌شوم خائفم از گمان تو/صبر پرید از دلم عقل گریخت از سرم/ تا به کجا کشد مرا مستی بی‌امان تو/شیر سیاه عشق تو می کند استخوان من/نی توضمان من بدی پس چه شد این ضمان تو/ای تبریز بازگو بهر خدا به شمس دین/ کاین دو جهان حسد برد بر شرف جهان تو

فیثاغورث وافلاطون درآثارخویش آورده اندکه تاثیرموسیقی درذهن و در درون انسان، ازآن جهت است که یادگارهای خوش موزون حرکات آسمان رادرعالم در وعالم قبل ازتولد می شنیده وبه آن مانوس بوده ایم، درروح ما برمی انگیزاند، وموسیقی به واسطهٔ آن، آن یادگارهای گذشته رابیدار ومارا به وجد می آورد. مولوی درین باره سروده است :

ملک برهم زن تو ادهم‌وار زود تا بیابی هم‌چو او ملک خلود
خفته بود آن شه شبانه بر سریر حارسان بر بام اندر دار و گیر
قصد شه از حارسان آن هم نبود که کند زان دفع دزدان و رنود
اوهمی دانست که آنکوعادلست فارغست از واقعه آمن دلست
عدل باشد پاسبان گام ها نه به شب چوبک‌زنان بر بامها
لیک بد مقصودش از بانگ رباب هم‌چو مشتاقان خیال آن خطاب
نالـــهٔ سرنا و تهدید دهل چیزکی ماند بـدان ناقور کل
پس حکیمان گفته‌انداین لحنها از دوار چـــرخ بگرفتیم ما
بانگ گردشهای چرخست اینکه خلق می‌سرایندش به طنبور و به حلق
مؤمنان گویند که آثار بهشت نغز گردانـــید هر آواز زشت
ما همه اجزای آدم بوده ایم در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم
گرچه برماریخت آب وگل شکی یاد مان آمد از آنـها چیزکی
لیک چون آمیخت باخاک کرب کی دهنداین زیروآن بم آن طرب
آب چون آمیخت با بول و کمیز گشت زآمیزش مزاجش تلخ و تیز
چیزکی از آب هستش در جسد بول گیرش آتـــشی را می کشد
گر نجس شد آب این طبعش بماند که آتش غم رابه طبع خود نشاند
پس غدای عاشقان آمد سماع که درو باشـــد خیال اجتماع
قوتی گیرد خیالات ضمیر بلک صورت گرددازبانگ و صفیر
آتش عشق از نواها گشت تیز آن چنان که آتش آن جوزریز

حکایت آن مرد تشنه کی از سر جوز بن جوز می‌ریخت در جوی آب کی در گو بود و به آب نمی‌رسید تا به افتادن جوز بانگ آب بشنود و او را چو سماع خوش بانگ آب اندر طرب می‌آورد :

در نغولی بود آب آن تشنه راند بر درخت جوز جوزی می‌فشاند
می‌فتاد از جوزین جوز اندر آب بانگ می‌آمد همی دید او حباب
عاقلی گفتش که بگذار ای فتی جوز ها خود تشنـگی آرد ترا
بیشتر در آب می افتد ثمر آب در پستیست از تو دور در
تا تو از بالا فرو آیی به زور آب جویش برده باشد تا به دور
گفت قصدم زین فشاندن جوز نیست تیزتر بنگر برین ظاهر مه‌ایست
قصد من آنست که آید بانگ آب هم ببینم بر سر آب این حباب
تشنه را خود شغل چه بود در جهان گرد پای حوض گشتن جاودان
گرد جو و گرد آب و بانگ آب هم‌چو حاجی طایف کعبه صواب
هم‌چنان مقصود من زین مثنوی ای ضیاء الحق حسام‌الدین توی
مثنوی اندر فروع و در اصول جمله آن تست کردستی قبول
در قبول آرند شاهان نیک و بد چون قبول آرند نبود بیش رد
چون نهالی کاشتی آبش بده چون گشادش داده‌ای بگشا گره
قصدم از الفاظ او راز توست قصدم از انشایش آواز توست
پیش من آوازت آواز خداست عاشق ازمعشوق حاشاکه جداست
اتصالی بی تکیف بی قیاس هست رب‌الناس را با جان ناس
لیک گفتم ناس من نسناس نی ناس غیر جان جان‌اشناس نی
ناس مردم باشد و کو مردمی تو سر مردم ندیدستی دمی
ما رمیت اذ رمیت خوانده‌ای لیک جسمی در تجزی مانده‌ای
ملک جسمت را چو بلقیس ای غبی ترک کن بهر سلیمان نبی
می کنم لا حول نه از گفت خویش بلک از وسواس آن اندیشه کیش
کو خیالی می کند در گفت من در دل از وسواس و انکارات ظن
می کنم لا حول یعنی چاره نیست چون ترا در دل بضدم گفتنیست
چونک گفت من گرفتت در گلو من خمش کردم تو آن خود بگو
آن یکی نایی خوش نی می‌زدست ناگهان از مقعدش بادی بجست
نای را بر کون نهاد او که ز من گر تو بهتر می‌زنی بستان بزن
ای مسلمان خود ادب اندر طلب نیست الا حمل از هر بی‌ادب
هرکه را بینی شکایت می کند که فلان کس راست طبع خوی بد
این شکایت‌گر بدان که بدخو است که مرآن بدخوی را اوبدگو است
زانک خوشخوآن بودکو درخمول باشد از بدخو و بدطبعان حمول
لیک درشیخ آن گله زآمرخداست نه پی خشم و ممارات و هواست
آن شکایت نیست هست اصلاح جان چون شکایت کردن پیغامبران
نا حمولی انبیا از امر دان ورنه حمالست بد را حلم شان
طبع را کشتند در حمل بدی ناحمولی گر بود هست ایزدی
ای سلیمان در میان زاغ و باز حلم حق شو با همه مرغان بساز
ای دوصدبلقیس حلمت را زبون که اهد قومی انهم لا یعلمون

(دنباله دارد)

غروب مشعلدار فرهنگ و ادب ... (دنباله ازصفحهٔ پنجم)

واکنون بامرگ غریبانه اش جامعه فرهنگی کشورراعزادار ساخت و فقدان او یک ضایعه برای میهن عزیزما به حساب می آید.

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را
تادگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

استادهاله برعلاوه دانش روزنامه نگاری، نویسندگی وفن ترجمه ، شاعرتوانا نیز بود. و در عرصه داستان نویسی (داستان کوتاه) از پیش کسوتان بود. که همه آثارشان چه منظوم و چه منثور، نشان از وسعت دیدوعمق روح هاله درزمان حیاتش حکایت وروایت دارد. روان شادهاله یک منتقد خوب نیز بود، نقد و انتقاد هاله کارشناسانه بود، هرگز نقدی نمی کرد مگرآنکه راه حلی رانیزپیشنهاد می نمود.

هنوز چند سروده او که تقریباً۲۷ سال پیش از او شنیده بودم، در گوشم طنین اندازاست. آنجاکه برهرزگی وهرزه گویی مسلمانان می خروشد وازفرصتهای ازدست رفته برای سازندگی وبالندگی جامعه مسلمان سوگمندانه میگوید:

ما را چو به رازاین زمان راهی نیست زان فکر زمان درسرماگاهی نیست
دنیا به کجا رسیده و ما به کجا! زان ارزش مابه قدریک کاهی نیست

از روانشاد هاله آثارگرانقدری درقالبهای کتاب، مقاله و رساله به جای مانده که هرکدام یک عالم معنا وغنا داردوازمجموع آثار شان من خبرندارم چون میگفت که بیشترآثارشانراکمونستهادرکابل برباد داده است، ازآثاریکه درمحیط هجرت پدیدآورده اندکی اطلاع دارم، ولی ازآثارآن فرزانه دردوران اقامتش درکابل چیزی دردسترس نیست. زمانیکه اوراکمونیستها به زندان بردند، او را محبوس و آثا او را نابود کردند. از آثار پربار او عنوان های زیر رامیتوان یادکرد :

ویراستاری Editing، افکارعامه وتبلیغات،ژورنالیسم مقایسوی، اساسات ترجمه،حقوق بشردراسلام، باترجمه پشتوتوسط محمد اکبر نیازی،مجموعه شعر،مجموعه داستان،ترجمه ها(که شماردقیق آن در دسترس نیست)و شمار زیاد مقالات تحقیقی، تحلیلی درزمینه های مختلف یادآوری کردکه در رسانه های چاپی داخل وخارج ازکشور به چاپ ونشر رسیده است. آرزومندم آنانی که دل به آینده و فرهنگ این سرزمین بسته اند، در راه جمع آوریف تهیه و تدوین و چاپ و نشر آثار استاد هاله که میراث با ارزش معنوی برای این سرزمین است، بذل مساعی نمایند.

این آخرین شعری است که روان شاد هاله درست یک هفته پیش از وفاتش سروده بوده است:

سرنوشتم چوگُنگ ومستور است دلم از غصه زخم ناسور است
چه کنم، ای خدا! کجا بروم؟ که زمین سخت و آسمان دور است

در حالی که فقدان استاد هاله را یک ضایعه بزرگ برای کشور می دانم، این مصیبت بزرگ را برای خانواده، دوستان، مجاهدین و همه اهل فکر و فرهنگ صمیمانه تسلیت می گویم. روحش شاد، یادش گرامی و ماوایش بهشت برین باد. و فرجام سخن:

عالمی از دست ما پـــرواز کرد با ندای إرجعی پر بـــاز کرد
پرگشودودست شست ودیده بست از جهان وهرچه در او بود رست
در فراقش بغض ها فـریاد شد رخنه ای در امتی ایجـــاد شد

ادارهٔ امید: با اتحاف دعابه روان بزرگمرد ادب واندیشه و استاد فاخر وبزرگ زبان وادب فارسی دری، حضرت پروفیسرحبیب الرحمان هاله، به تمام بازماندگان، شاگردان وجامعهٔ علمی و ادبی و فرهنگی کشور صمیمانه تسلیت عرض میشود. جایگاه آن بزرگوار را فردوس برین میخواهیم. /

****

پایان حمله به تلویزیون شمشاد در کابل؛ دست‌کم ۲ کشته ۲۰ زخمی

۷نومبر/کابل - بی بی سی:حمله به ساختمان تلویزیون محلی خصوصی شمشاد در کابل پایان یافت. تلویزیون شمشاد اعلام کرده که دومحافظ این تلویزیوین کشته و ۲۰ نفرازکارمندانش زخمی شده اند.یکی ازکارمندان شمشادگفت یکی از کشته‌شده‌ها محافظ زن این تلویزیون بوده است.داعش مسئولیت حمله رابعهده گرفت .برنامه های این تلویزیون که از صبح امروز، سه شنبه ۱۶ عقرب/آبان قطع شده بود اکنون دوباره از سر گرفته شده‌است.

بصیرمجاهد، سخنگوی پلیس کابل گفت ابتدایک انفجار رخ دادو بعد افرادمسلح واردساختمان این تلویزیون شدند.اما مشخص نیست این انفجار ناشی از انفجار جلیقه انفجاری بوده و یا بمب دستی.

سخنگوی پلیس کابل میگویدتمام کارمندان تلویزیون شمشاد که در محل درگیری گیر مانده بودند، نجات داده شده‌اند.یکی از حمله گنندگان کشته شده وشماردقیق آنان مشخص نیست.صدای چند انفجار از ساختمان این تلویزیون شنیده شد، مجاهد می گوید این انفجارها توسط پلیس برای مهار مهاجمان انجام شد.

عابد احساس، مسئول بخش اخبار تلویزیون شمشاد به رسانه‌ها گفت حمله کنندگان لباس پلیس افغانستان رابه تن داشته‌اندودر ابتدا یک محافظ تلویزیون را کشته و بعد وارد ساختمان شده اقدام به تیراندازی به کارمندان این تلویزیون کردند.

دربارهٔ واکسین انفلوانزا (دنباله ازصفحهٔ چهارم)

-اگر عکس العمل شدید الرژی که با زرق واکسین فلو درسابق حالت تهدید به مرگ تولید کرده باشد و یا حساسیت شدید بهرجزء ترکیب واکسین رخ داده باشد؛ بشما توصیه میشود که نباید این واکسین را بگیرید. اکثر واکسین های فلواما نه همهٔ شان یک مقدارکم پروتین تخم دارند.

اگرگاهی شمابه Guillain Barré Syndrome (GBS)مصاب شده باشید.(سند روم گیان بری یک مرض حاد بوده سریعاً پولی نورو پاتی های التهابی را سبب شده متصف به ضعیفی عضلی و خفیفاً ضیاع حسیت در نهایات میگردد. سبب آن فکر میشود اوتو امیون باشد. تشخیص با اعراض سریری صورت میگیرد. تداوی آن شامل پلازما فوریزیس, گاماکلوبولین وبرای واقعات وخیم تنفس مصنوعی میباشد: میرک مانول ایدیشن۱۹سال ۲۰۱۱ صفحه۱۷۸۸)

آنعده کسانیکه درسابق GBSرا تجربه کرده اند باید این واکسین را نگرفته با داکترخود بتماس آمده موضوع را بحث نمایند.

-اگر شما احساس صحتمندی ندارید: در صورت مریضی های خفیف ممکن برایتان توصیه شود که چند روز بعد تر برای زرق واکسین فلو بیائید.

۴- خطرات عکس العمل به واکسین: با هرادویه بشمول واکسین ها چانس ظهورعکس العمل وجود دارد. اکثراین عکس العملها خفیف بوده بخودی خود ازبین میروند اما عکس العملهای شدید هم رخداده میتواند. درعین زمان اکثریت مردم که واکسین میگیرند کدام عکس العمل نشان نمیدهند.

پرابلم های خرد یا minorقرار ذیل اند: سوزش, سرخی یا پندیدگی درمحل زرق واکسین فلو, خپی آواز, سرخی وخارش و سوزش چشمان, سرفه, تب, درد اعضا, سردردی, خارش وخستگی. اگراین اعراض رونما گردد معمولاً بزودی بعد از زرق واکسین رخداده ۱-۲ روز دوام پیدامیکند.

پرابلمهای بیشترجدی: بعد از زرق واکسین فلوقرارذیل اند: باواکسین غیرفعال خطرامکانیت سندروم گیان بری یک اندازه زیاد میشود. وقوع این خطریک تا دو واقعه در یک ملیون افرادیکه واکسین فلو شده اند تخمین شده است. این خطر بمراتب از خطرظهوراختلاطات وخیم فلوکمتراست که آنهم توسط واکسین جلوگیری شده میتواند.

اطفال جوان که واکسین فلو را باواکسین سینه بغل/ یا DTaPواکسین دیفتری تیتانوس سیاه سرفه) درحین وقت یکجا میگیرند کمی زیاد ترچانس اختلاج ازباعث تب بلند میداشته باشند. برای معلومات بیشتربه داکترتان مراجعه کنید واگر کدام وقتی درسابق طفل تان که واکسین میشود حملات اختلاجی تیرکرده باشد باید برایش معلومات بدهید.

پرابلم هائیکه بعد از زرق واکسین فلو رخداده میتواند:مردم بعضی اوقات بعد ازیک عملیهٔ طبی بشمول زرق واکسین بیهوش میشوند. بعد از زرق واکسین برای ۱۵ دقیقه نشستن یادرازکشیدن باعث رفع این حادثه شده میتواند.اگر برای شما گنگسیت, تغیربینائی و یا شنیدن آواز, زنگ مانند درگوش, پیدا شود به داکترتان اطلاع بدهید. بعضی ها به درد شانه و مشکل حرکات دربازوی که زرق واکسین اجرا شده مصاب میگردند, ولی این تکلیف بسیارنادراً رخ میدهد.

هردواسب عکس العمل شدید الرژی شده میتواند. چنین عکس العمل اززرق یک واکسین خیلیها نادربوده درحدود یک عکس العمل دریک ملیون دوز در ظرف چند دقیقه تاچند ساعت بعد از زرق واکسین امکان دارد رخ دهد.

۵- در صورت وقوع یک عکس العمل شدید چه باید کرد؟

اول- متوجه چه خواهدبود؟هرچیزیکه توجه تانرا جلب مینماید مانند علامات عکس العملهای شدید الرژی, تب بلند و روش غیرعادی. علامات عکس العمل شدیدالرژی مشتمل اند بر: پت کشیدن, پندیدگی روی وگلو, مشکل

تنفسی, سرعت ضربان قلَب, سرچرخی, وضعیفی که درظرف چند دقیقه تا چند ساعت بعد از زرق واکسین شروع میشود.

دوم- چه بایدکرد؟ اگرفکرمیشود که علامات شدید حساسیت است باید بلا درنگ به ۹۱۱ ارتباط قایم شده مریض به نزدیکترین شفاخانه انتقال داده شود. درغیرآن با داکترمریض تماس گرفته شود. عکس العمل به واکسین باید به Vaccine Adverse Event Reporting Systemسیستم راپوردهی حوادث نا مطلوب واکسین)که مخفف آن VAERSاست اطلاع داده شود. داکترباید این راپوررا تهیه کندیااگرخودشمامیخواهیدراپوردهید از ویب سایت VAERSاستفاده کرده میتوانید: www.vaers.hhs.gov یابه تلفون ۱-۸۰۰-۸۲۲-۷۹۶۷ تماس گیرید. اینها مشوره طبی داده نمیتوانند.

۶-پروگرام ملی برای غرامات جروحات واکسین: The National Vaccine Injury Compensation Program (VICP)یک پروگرام فدرال است که برای تلافی کسانیکه دراثر زرق بعضی واکسینها صدمه دیده اند ایجاد شده است.کسانیکه فکرمیکنند دراثر زرق یک واکسین مجروح شده اند از تیلفون نمبر۱-۸۰۰-۳۳۸-۲۳۸۲ یاازسایت VICPکه عبارتست از hrsa.gov/ vaccinecompensationمعلومات لازم را پیداکرده میتوانند. برای درج شکایت وتقاضای غرامات صدمه ای واکسین مدت محدود است, باید زود اقدام شود.

۷- برای معلومات بیشتر: ازتامین کننده های (providers) خدمات صحی تان معلومات حاصل کنید. یکی ازآنان برایتان جعبهٔ واکسین فلو راتقدیم میکندیا اینکه (دنباله درستون سوم همین صفحه)

تلویزیون ژوندون (دنباله ازصفحهٔ هشتم)

وسوختاند، وارثین آن انسانهای بیگناه ومظلوم به امیداینکه حکومتی است، قانون وقضاوتی درکشور است، به حضورشاهانه ؟! عارض شدند تاداد ازبیدادبگیرد وقاتل آن انسانهای بی پناه رابه پنجهٔ قانون بسپارد، شاه بعوض اینکه آن گوره خردون صفت را به چنگ قانون بسپارد وحق مقتولین را ازقاتل بستاند، بی تفاوتی اختیارکرد و برای اینکه سروصدای بازماندگان کشته شدگان دست ظلمم اسحاق زی را خاموش ساخته باشد، آقای امان الله منصوری وتاج محمد وردک راتعیین نمود تا گویا قضیه را بررسی نمایند، درحالیکه قضیه مانند آفتاب روشن بود، هشت نفربه شکل وحشیانه کشته واجسادشان در داده شده بود وبوی استخوانهاو اعضای بدن آنها اگرسراسرجهان رانه، اقلا سراسرکشوررا گرفته بود !

حتی درسالهای ۱۹۷۲که من درسرپل شبرغان بحیث انجنیرنفت وگازوظیفه انجام میدادم، آن خاطرهٔ دلخراش درسینه های مردم آن محل زنده بودوبه یاد آنها اشک میریختند وکوه وبیابان آن محل فریادمیکشیدندکه قاتل راقصاص بایدکرد. آقای منصوری وجناب وردک هردوازجملهٔ مامورین عالیرتبهٔ سلطنت بودند که طبیعی است که هردوممنون شاه بودند ولطف وعنایت شاه برحال آنهاهمیشه بود. جالب اینکه حضورملوکانه؟! امرکرده بودکه هردوی این جنابان تحت رهنمایی نوراحمداعتمادی که ازسرداران خانواده بود ارزیابی نمایند ! نمی دانم که رشتهٔ تحصیلی جنابان منصوری و وردک چه بود، اما اطمینان دارم که ایشان قضا وقضاوت رانخوانده بودند ودرمحاکم کارنکرده بودند ! این بررسی قاضی ومحکمه و مدعی العموم نیازداشت که اگرقانون مدنی وجودنداشت، به کم شریعت حکم میکردندواگرشریعت هم وجود نداشت، بایست به حکم انسانیت حکم میکردند واگرهیچیک ازاینها نبود، معلوم شدکه درسلطنت ظاهرشاه نه قانونی بود ونه شریعتی، بلکه هرحکمی که میشد بایست به اساس فرمایش اولیای امور وخانوادهٔ شاهی میشد !

تاکنون که ازآن حادثهٔ الم انگیز وجگرسوز وازآن فاجعهٔ تکان دهندهٔ بشری بیش از شصت سال میگذرد، درطول این مدت آن جنابان عالی منصوری و وردک حرفی درباره برزبان نراندند و نگفتندعلت چه بودکه کسی به داد آن مردم بیگناه نرسید، چراکمال الدین اسحاق زی که قاتل بود وجانی، به پنجهٔ قانون سپرده نشد، خون آن اوزبکهای مظلوم چرابی ارزش پنداشته شد، یا اینکه اصل مطلب آن بودکه شاه نمی خواست ازقانون قبیلوی که سرمشق پدرش بودتخطی نمایدکه آن قانون میگوید: هرکی ازخودت است، چه قاتل وچه ظالم، از اودفاع کن ! »ظاهرشاه باتعقیب این سنت قبیلوی جنایت نابخشودنی کرد اماازقضاوت خداوند(ج) گریز کرده نمیتواند. امید است لااقل آقای امان الله منصوری که شایدهنوزحیات داشته باشد، مُهر از دهن بردارد ودین خود رادربرابرآن انسانهای بیگناه ادا کندوبرای تسلی دل عزیزان آن بیگناهان مظلوم حداقل بگویدکه چه شدوچه سبب شدکه آنها حرف زده نتوانند. باز امید است آقای منصوری این کار راپیش ازآنکه خداوند قاضی روزحشر شود، زبانش راگویا سازدوحقیقت راروشن کند، تا ازگروه ظالمین بشمار نرود، که سئوال وجواب روزآخرت سخت مشکل و نهایت طاقت فرساست . ظاهرشاه باتعقیب مشی قبیلوی که ادامهٔ منش پدرش بود (برتری یک قوم براقوام دیگر وسرکوبی یک قوم توسط قوم دیگر) به اندازهٔ این کشور رادرآتش نفاق وتفرقه نگهداشت که امکانات ایحادیک ملت را درکشور اگرنه برای ابد، لااقل برای قرنها ازبین برد .

امروزجای تأسف است که همان ارگی که ظاهرشاه وپدرو خانواده اش ازآن به تطبیق سنن قبیلوی میپرداخت، وباجوداینکه نتایج تلخ آن سنن ناشایست را فرد فرد وطن وسنگ وچوب وطن ذره ذره درک میکنند، وازآن کشور و مردمش متضرر شده و بیگانگان یگانه مرجع تصمیمگیری دروطن شده، آقای احمدزی با دارودستهٔ مشابه خودش وهمنظرانش درهمان مسند نشسته وچنان در تطبیق آن سنن مشئوم قبیلوی غرق اندکه کشوررا به حاشیهٔ نیستی وتجزیه رسانیده است. چنانکه اخیراً روزنامهٔ اطلاعات درکابل به دریافت سندی موفق شدکه ازطریق یک دستیار مقتدر وباصلاحیت احمدزی به وسیلهٔ تلگراف که مخصوص حلقهٔ متعصب ارگ نشین میباشد، به تمام آنهاییکه مربوط این حلقه اندفرستاده و دستورداده شدکه درتقرر افراد در پستهای کلیدی دولتی بایدبه پشتونها حق اولیت داده شود وهرکی که پشتون است اول مقررشود، واگرمجبوراً کس دیگری ازملیتهای تاجیک، اوزبک، هزاره وسایرین مقرر میشود، بایدحق اولیت به آنهایی ازین ملیتهاداده شود که به زبان پشتو خوب آشنایی داشته وروان حرف زده بتوانند.

شرح اشتراک هفته نامهٔ امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰)دالر- یکسال(۸۰) دالر
کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر - یکسال (۹۰) دالر
سایرکشورها: ۶ ماه(۵۰) دالر- یکسال (۱۰۰)دالر

Omaid Weekly
12286 Ashmont Ct #202
Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
Email: mkqawi471@gmail.com

این یادداشت بعدازآنکه روزنامهٔ اطلاعات بامنابع ومآخذ موثق آنرانشرکرد، درسایرمطبوعات جهان نیزانتشاریافت که سبب رسوایی احمدزی گردید وسران کشورهای ذیدخل در افغانستان را متوجه ساخت که احمدزی سیاست سکتاری راتعقیب مینماید. روی همین علت بودکه اوامسال به سفارت افغانستان در واشنگتن هدایت دادتاسالروزشهادت احمدشاه مسعود را درداخل سفارت تجلیل نمایدتا به جهانیان یاحداقل برای امریکانشان بدهدکه سالروزشهادت قهرمان ملی کشوراحمدشاه مسعود، که یک فرزند تاجیک است، تجلیل مینماید. درحالیکه درسال پار همین سفیر فعلی به هدایت غنی احمدزی، ازچنین بزرگداشت جلوگیری وممانعت کرد.

خوانندهٔ عزیز ! ازتمام نابکاریهای فاشیستهای متعصب قومی و زبانی که در بالا تقدیم شد، وسرکردهٔ همهٔ شان موجودی مفلوک به نام محمدگل مومند بود وادامهٔ تعصبهای زبانی وقبیلوی ومحلی را او به پیروانش زرق کرده، وتاحال همین تلویزیون فاشیست پشتونی بنام ژوندن می پراکند، و تعفن تعصب را درسراسرکشور وحتی درسراسرجهان منتشرمیکند. همهٔ اقوام کشور باید دربرابرمشی چنین تلویزیونی که (ژوندون را قتل میکند) بایستند و زمینهٔ بیشتر را برای انتشارآن ناممکن بگردانند./ (دنباله دارد)

****

شما را به منابع معلوماتی دیگر رجعت میدهند. از دیپارتمنت صحی محلی تان معلومات حاصل کرده میتوانید: به CDC یامرکزکنترول و وقایهٔ امراض ازطریق تلفون یا ویبسایت شان تماس گیرید:

۱-۸۰۰-۲۳۲-۴۶۳۶ یا www.cdc.gov/flu

بیانات معلوماتی واکسین, ۰۸/۰۷/۲۰۱۵, ۴۲ U.S.C §300aa-26

****

کتاب های موجود برای فروش

* خط بوریا، اثرمحمدعبدالحمید اسیر(قندی آغا)- ۲۵ دالر
* تاریخ منظوم، افغانستان نوین، اثرعبدالحی آرین پور- ۲۰ دالر
* کلیات ملک الشعرامحمدطاهر هاتف – ۲۵ دالر
* شرح حال واشعارمخفی بدخشی، اثرغلام حبیب نوابی- ۱۵ دالر
* ارمغان امید، مجموعهٔ مقالات دوسال اول هفته نامهٔ امید- ۲۰ دالر
* مسعود، فراتر ازمرزها، اثر داکترسیداکبر زیوری-۲۰ دالر
* چشم درچندکتاب، اثر نعمت حسینی- ۱۰ دالر
* افغانستان ازمقاومت تاپیروزی، اثر احمدشاه فرزان- ۲۵ دالر
* افغانستان در منگنهٔ ژئوپولتیک، اثر عزیزآریانفر- ۱۵ دالر
* طبیبان شاعر(افغانستانی وایرانی) اثرداکترمحمدسیاسی- ۲۵ دالر
* تاریخ بیهقی، تصحیح وتحشیهٔ داکترفیاض- ۲۵ دالر
* احمدشاه مسعود شهیدصلح وآزادی- ۲۵ دالر
* خاطرات من، اثر سیدآقا هنری – ۱۰ دالر
* تاریخ مسخ نمی شود، اثر داکترشیرشاه یوسفزی- ۱۵ دالر
* خاطرات سیاسی سیدقاسم رشتیا- ۲۵ دالر
* خاطرات تعدادی ازمعلمان وشاگردان لیسهٔ رابعهٔ بلخی- ۴۵ دالر
* یادداشتهای استادخلیل الله خلیلی- ۲۰ دالر
* مولانا وافکاراو، تألیف مولاناشبلی نعمانی ۱۰ دالر
* قسمتی ازامراض مهم ومتداول، اثرداکترمیرمحمدیونس مشرف پویان– ۱۰ دالر.

هزینهٔ پوسته بربهای کتابها افزودمیشود. لطفا چک یا مانی آردر را به نام (محمدکوشان - امید) نوشته به آدرس ادارهٔ بفرستید.

****

بازداشت امام مسجدی به اتهام تجاوزبردخترش

سایت همایون/هرات ۲۴ اکتوبر: قوماندانی امنیه ولایت هرات میگویدکه ملاامام یک مسجدرا به اتهام تجاوزجنسی بردخترش بازداشت کرده است. تحقیقات طب عدلی راجع به این اتهام شروع شده است. سید احمد محمدی، سرپرست ریاست مطبوعات قوماندانی امنیه هرات روزدوشنبه به دویچه وله گفت: »ملا امام یک مسجد در ولسوالی انجیل پس ازآن بازداشت شدکه دخترش نزدپلیس شکایت کرد وگفت که مورد تجاوزجنسی پدرش قرار گرفته است. «این دختر ۱۹ ساله برای انجام تحقیقات به طب عدلی هرات فرستاده شده است. همچنن برای ثابت کردن این اتهام از این ملا امام نیز خون گرفته شده و برای تحقیقات به شفاخانه ارسال شده است.

این دختر و مادرش به پلیس گفته اند که این تجاوز جنسی از مدت‌ها به این سو ادامه داشت. آن‌ها گفته اند چون ترس داشتند که از این موضوع نزدیکان شان باخبرخواهندشد، قضیه را پنهانی نگهداشته بودند.این دختر مدعی شده که درجریان یکسال سه بارمورد تجاوزجنسی پدرش قرارگرفته وآخرین بار زمانی موردتجاوز قرارگرفت که مادرش بازار رفته بود.

کتاب (یادداشتهای استادخلیل الله خلیلی)
توسط بانوماری خلیلی ناصری وآقای افضل ناصری،به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانندیک نسخهٔ آنراز مرجع ذیل بدست بیاورند :
at www.amazon.com.
جهت خرید نسخهٔ اصلی فارسی این کتاب، لطفا با محمدقوی کوشان، مهتمم کتاب در ادارهٔ هفته نامهٔ امید با ایمیل، نامه و شمارهٔ تلفون تماس بگیرید.

Omaid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 26, Issue No. 1039 , November 5, 2017, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel/fax:(703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

خاطرات استادان وشاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه وخاطرات استادان و شاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه همراه باعکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاًهرچه زود ترشرح حال وسرگذشت وخاطرات خودرابه آدرس هفته نامهٔ امید ویا ایمیل ذیل تاآخرماه دسمبر ۲۰۱۷ ارسال دارند. تلفون ٤٦٠٤ـ٤٣٥ـ ٥٧١
mkqawi471@gmail.com
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge VA 22192 U. S. A.

خودش کرده که لعنت برخودش باد ! (دنباله ازصفحهٔ اول)

منصب ومقامی دارند، به شمول شمادو بزرگوار- همه ازبرکات جهاد مقدس ملت وخونهای پاک شهدا وبویژه شهیداعظم ملت ما آمرصاحب شهیداست- توسط قره قل وچپن پس گرفته شود، وهمهٔ شمایان به حاشیه رانده شوید »!

حضاراز سخنانم که واقعاً صریح وگزنده واخطارگونه بود، باکف زدنهای ممتداستقبال کردند،آنگاه آقای قانونی بابرافروختگی کامل فرمودند: «برادرماآقای کوشان همیشه احساساتی هستندوسخنان شان تند وشدید، اما من به ایشان وشمادوستان اطمینان کامل میدهم که (باگذاشتن دست برشانهٔ آقای فهیم) تااین مردخدا ومجاهدین زنده هستند، هیچکسی وهیچ قدرتی نمیتواند به آدرس مجاهدین افغانستان چپ ببیند...» (ویدیوی محفل رادارم- کوشان).

باتأسف دیدیم که همان مردخداکه چندماه بعدش مارشال ارتش افغانستان شد، ازمقام معاونت ریاست جمهور موقوف شد، بعد دوباره مقررشد، وباز از حکومت دورساخته شد- باتأسف! شخص قانونی پس ازدو وزارت، خانه نشین ساخته شد، وبعد به ریاست مجلس رسید وبعد خانه نشین!

وچنین بودسرنوشت سران مقاومت ملی که تاحال الحمدلله زنده هستند، اما به رغم اطمینان مع الیقین جناب قانونی به ما، امروزبه روشنی شاهدیم که از ارگ تاوزارت مالیه، ریاست امنیت ملی و سایرقدرتمندان، به آدرس (مجاهدین) نه تنها(چپ چپ) نگاه می شود، بلکه گپ به اهانت وتعجیز وسرکوب آنان رسیده، که بدون کمترین شرم وحیا ازجانب اشرف احمدزی تا پایانترین زی ها جریان دارد.

شمار بزرگی ازمردم ماوازجمله خودم برفهیم، قانونی، عبدالله، بسم الله خان، اسماعیل خان وامثال شان باورهای عمیق داشتیم، اما :

معشوقه چو بی وفا برآمد شرمندهٔ انتخاب خویشم

این بیت نیزمی تواند زبان حال مردمم وبه ویژه روح پاک آمر صاحب شهید باشد :

از دیگـــران گلـــه چـــندان نمی کنم
دستی که ریخت خون مرا دست یار بود !

ودراخیرخطاب به خودم، به هم میهنانم و بویژه به آنانی که در پراگراف بالا نامهای شان را آوردم، ازقول شاعری می نگارم :

آتش به دو دست خویش درخرمن خویش
من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش/

****

چرا و روی چه مجبوریتی... (دنباله ازصفحهٔ اول)

این مهمانان ناخوانده اشغالگریین المللی به شکلی ازاشکال علیه منافع همسایه هاقراربگیرندوحتی سروصداست که این نامردان خاین تمام اسنادورازهای محرم چندین ساله کشورراجهت خوشخدمتی به بانیان دموکراسی (دزدان جهانی) تحویل بدهند, همان بودکه خود زهر بدبختی را نوش کردند وپل های عقبی رایکایک غیرعاقلانه انفجار دادند، حالا باکدام روی وباکدام عزت وباچه شرفی حاضرشوند با دولتهای همسایه وهمکاران منطقوی دریک میزمذاکره بنشینند وخودرا منحیث یک طرف قدرت مطرح کنند ؛ زیرا به اینها دیگر کسی نه اعتماد ی میکنند ونه هم باب مذاکره را باز خواهند نمود بقول معروف : " آزموده را بازآزمودن خطاست".

ممکن است زمان طولانی درکارباشد تااین اعتمادبرگردد البته نه درین نزدیکی ها! تاآنوقت ما زیر دوسنگ آسیاب آرد خواهم شد " خودکرده رانه درداست ونه درمان". ورنه چین، روسیه، هند وایران درمجموع آسیای میانه دوستان منطقوی دیروزی خویش رابنام «ائتلاف شمال »هرگز به این سادگی رها نمیکردند، این نابکاران تاریخ خودسبب شدندکه پلهای عقبی خودراویران بکنند.این یک امرمسلم است که این کشورهاازخودمنافع ملی درمنطقه دارند، گربه هرگز به رضای خدا موش رانمیگیرد؛ ولی فراموش نکنیدکه این دولتهای منطقه هرگزماشین منافع ملی خویشرا بخاطرمن وشما توقف نمیدهندکه تا ما ازخواب گران بیدار شویم ؛ زیرا وضعیت سیاسی و نظامی درجهان ودر منطقه مابه سرعت درحالت تغییرات است ومجبور نیستند منتظر من وشما باشند.

بناً اگرشما درمیدان بازی کاری به نفع تیم خودکرده نمیتوانیـد؛ حقیقا این دیگران اندکه واردمیدان خواهندشد واصلادیـگـرفـرق بازیگرهم علاقمند ومنتظر این زمان بود "هرکه آب از دم شمشیر خورد نوشش باد" !

من متیقنم که روسیه درنهایت امربخاطراعتماد ازدست رفته خویش در مقابل من وشما مجبور به این درماندگی بخاطر منافع و امنیت ملی خویش دست کمک بطرف کرزی دراز کند. اشتراک کرزی درصدرجلسه والدای بیانگراین مدعای من است. حتما دوستان وعزیزان صحبتهای کرزی رادر این نشست وتلویزیون مستقل روسی شنیده اند ؛ اینکه کرزی در این نشست چقدر بی پرده که حتی ذلالت وحقارتش آشکارمیشود، صحبت کرد، جای تعمق است. (سایت همایون، ۲۵ اکتوبر۲۰۱۷)/.

****

دنبالهٔ پول حرام ... (دنباله ازصفحهٔ دوم)

به هرحال، بی بی گل، دارندهٔ کدام وظیفهٔ رسمی ومشخص نیست. پول ماهواری که شوهرش به دست می آورد، همچنان مصارفی را که ارگ دارد، نشان میدهد که وی از بی آبی و بی نانی شب و روز را سپری نمیکند. افزون بر آن، رولا غنی پس از ختم تحصیل در بیروت تا قدم نهادن در ارگ به عنوان خانم اول کار کرده است. برای خودش فرمایشات خدا بیامرزهایی را نپذیرفته بود که میگفتند وهمین اکنون نیز میگویند: زن وزیرداخلهٔ خانه! پس رولاغنی معاش بازنشستگی ویا تقاعد نیز دریافت میدارد.

سخن کوتاه: چرابرای اودریکسال بیش از۲۳ملیون افغانیپرداخته میشود؟ این ادعاکه دفتراویکی ازواحدهای جانبی ریاست ادارهٔ امور ریاست جمهوری...ومستحق چنین پولی است، جفای آشکار و توجیهٔ دزدی رسمی در ارگ است. حتا اگر وظایف وزرات دربار را این ریاست ادارهٔ امورانجام دهد، حق ندارد برای قصه گویان خانم اول پول بپردازد. وظایف وزارتها، مؤسسات مختلف معلوم است، در حالی که وظیفهٔ خانم اول در جایی تصریح نشده است.این موضوع را در برابر روزگار اسفباری مردمی در نظر آوریم که نان خشک برای خوردن ندارند.زنانی را

جمهوری اسلامی افغانستان
ریاست عمومی اداره امور ریاست جمهوری

د افغانستان اسلامي جمهوريت
د جمهوري رياست د چارو اداري لوی رياست

Islamic Republic of Afghanistan
Administrative Office of the President

ریاست عمومی اداره امور
مشاورت مالی و اداری

نمبر: .....
تاریخ: / / ۱۳۹۳

پیشنهاد

به مقام عالی ریاست جمهوری اسلامی افغانستان.

با تقدیم احترامات فایقه:

مطوریکه مقام عالی آگاهی دارند، دفتر خانم اول کشور یکی از واحدهای جانبی ریاست اداره امور ریاست جمهوری ا ا بوده و تعداد کارکنان شان (۳۳) نفر میباشد که معاشات امتیازی یکماهه شان مبلغ (۱۰۹۶۳۰۰۰) یک میلیون و نهصد و سی و سه هزار افغانی و یکصد شان مبلغ (۲۳۱۶۹۶۰۰) بیست و سه میلیون و یکصد و نود و شش هزار افغانی میشود.

چون معاشات امتیازی کارکنان مذکور شامل بودجه سال مالی ۱۳۹۵ ریاست عمومی اداره امور نبوده و ایجاب مینماید تا این وجه از کود اختیاط به بودجه ریاست عمومی اداره امور، تعدیل و انتقال یابد.

بدینوسیله موضوع احتراماً به مقام عالی پیشنهاد و استدعا میشود که حمایت فرمایند، تعمیل میگردد.

با احترام

عبدالسلام رحیمی
رئیس عمومی اداره امور
ریاست جمهوری اسلامی افغانستان

اجـــــــــازه

شماره حکم ۴۳۲
تاریخ ۲۱/ ۱۱/ ۱۳۹۳

ملاحظه شد
متن پیشنهاد منظور است. وزارت مالیه مبلغ (۲۳۱۶۹۶۰۰) بیست و سه میلیون و یکصد و نود و شش هزار افغانی را از کود (۸۵) به بودجه ریاست عمومی اداره امور ریاست جمهوری تعدیل و انتقال دهد.

رئیس جمهور اسلامی افغانستان

در نظر آوریم که از صبح تا شام دست به گدایی دارند. خانواده هایی را به یادبیاوریم که نمی توانند نسخهٔ دوای کودکان بیمار خویش را تهیه نمایند.کودکانی رابه یادبیاوریم که در روی زمین می نشینند ودرس میخوانندو... روزگارتلخی که مردم جامعه دارند.ایا همین مورد اختصاص پول در کنار تعیین نام جدید، که صد البته از توافق قبلی رولانا غنی وشخص اشرف غنی ناشی شده است، نشان نمیدهد که افغانستان رئیس جمهوردزد، خانم اول دزد، وزیر دزد و . . . دزد دارد.

بس کنید جفاورزان ! دزدی مکتبهای خیالی ودزدی دروزارتها، در کنار صدها رفتار فسادآلود از افغانستان چنان چهرهٔ مشهور درسطح جهان رسم کرده است، آیا این دزدی رسمی در ارگ از طرف خانم اول، یکی از مظاهر آن فسادها نیست.دست بازخواست مردم نه تنهاامروز درگریبان شما است، بلکه درتاریخ گریبان تان را رها نخواهد کرد.

راه پیشنهادی اینست که دفترخانم اول بسته شود. اگرکار وباری پیشه کرده، منبع پولی آنراخود وباتلاشهای شخصی ازمنابع دیگربدست بیاورد. آن بیش از سی تن که باوی مینشینند وغذا میخورند ومیخندند، بروند کاری سراغ کنند.

اگر قرار است با فساد وبویژه فسادمالی مبارزه شود، آغاز آن میتواندازارگ نشینان باشد. اما وقتی در آنجا خویشخواری و دزدیها رسمیت مییابد، تشخیص دزدان کابلبانک بایدهمچنان درفراموشخانه به سر ببرد./ (برگرفته از سایت خراسان زمین)

تلویزیون ژوندون (دنباله ازصفحهٔ چهارم)

درحالیکه این آقای سردارزکریاکسی است که باهمدستی سردار احمدشاه خان باهزارویک نیرنگ ودغا، با عذر وزاریها وباجبرو اکراه امیرحبیب الله کهندامنی رامجبور ساختندتادختری ازخاندان محمدزایی رابه زنی بگیردوبی بی بینظیر رابرای این کارآماده ساختند، وزمانیکه آن امیر جوانمرد وعادل با بی بی بینظیرهمسرشد، درمحفل عروسی هردویشان هم سردارفیض محمدزکریا وهم سردار احمدشاه خان دایره زنان درپیشاپیش عروس وداماد می رقصیدند وآهنگ آهسته برو رامیخواندند.

فیض محمدزکریابه اندازهٔ درتملق وچاپلوسی مهارت داشت و ابن الوقت بودتاآنکه شاه امان الله بود، پابوس درباراو بود، زمانیکه امیرحبیب الله کهدامنی بقدرت رسید، به درباراودربانی میکرد و زمانیکه که نادرغداردشمن شاه امان الله وامیرحبیب الله کهدامنی، قدرت راغصب کرد، ازمقربان درباروازخاصان خانوادهٔ او بود و خدمتگارفرزندش محمدظاهرشاه بود، تنهاکسی که متاع پرتملق دون صفتی او راخریدارنشد، سردارمحمدداؤود بود، واین سردار آخرین از سلالهٔ دیره دونی اورا برای ابد از دربار راند وطردش کرد.

میگویندامیرحبیب الله کهدامنی محفل خوشی به مناسبت روز آزادی وطن داشت که درآن اراکین وبزرگان دولت هم شرکت داشتند. استادقاسم درآن محفل ترانه میخواند، ودرلابلای آن ازدوری شاه امان الله خان می نالید. سردارفیض محمدزکریا هم درآن محفل حضورداشت به شاه نزدیک شدوآهسته درگوشش گفت: امیر صاحب قربانت شوم می بینی که این قاسمجو بیاد دوری لاتی میخواند وهیچ حیانداردکه درینجا امیرمملکت نشسته، باید برای نوبخواند. جنابعالی امر بفرمایدکه همین حالا زبان اورا ازحلقش ببرم! »امیرجوانمرد پاسخ میدهد: «اگرزبان استادقاسم را ببریم دیگراستادی مثل او پیدانمی شود، بهتراست که زبان ترا ببریم که انسان چاپلوس ومتملق مثل تو بسیار پیدامیشود! »

همین ظاهرشاه بودکه بی بی سروری همسرامیرحبیب الله کهدامنی رابا دو دختر خردسالش برای بیست ودوسال زندانی کردوهرسه را زنجیرو زولانه در پاهایشان انداخت، وکسی ازاقارب ودوستان شان اجازه نداشتندکه ازآنهادر زندان دید ووادید نمایند. آنچه شکنجه وعذابی که بود ازآنها دریغ نکرد، از زندانی به زندانی دیگر وازولایتی به ولایتی ایشان راتبعیدمیکرد وزندگی را بهراندازهٔ که توان داشت برآنها سخت ناگوارساخته بود. وقتی بی بی سنگری رازنجیر وزولانه کردندبه زندان انداختند، طفلی دربطن داشت که هنوز تولد نشده راهم زندانی کردند ! وازسرنوشت اوهیچ خبری نیست. اینکه چه روز وروزگارسیاه رادرزندانها بالای آن بانوی باشهامت وآن دودخترک خردسال بیگناه آوردند، زبان ازگفتن آن قاصر وانسانیت ازآن ننگ وعار می کند.

بیشترین وزرا، سفرا، جنرالها، حاکمان اعلا، ونایب الحکومه ورئیس تنظیمه های ازنزدیکان وخویشاوندان ظاهرشاه بود یاآن هاییکه بااین خاندان ارتباطات تنگاتنگ داشتند، مردمان قسی القلب مانندغلام محمدشیرزاد ومحمدگل مومند وتاحدودی سرداردادؤود، تنگ نظر مانندفیض محمدزکریا وسردارمحمدنعیم متکبر وخودخواه مانند سرداردادؤود وسردارعبدالولی یا عیاش مانندسردار زلمی محمود غازی بودند که هرچه دلشان میشد همان میکردند. هرکسی راجزا میدادند وحتی میکشتند، یازنده بزکشی میکردند یاهرکسی راکه می خواستند در داده به آتش می افگندند، بدون دغدغه وباآرامش خاطر انجام میدادند، و جناب اعلیحضرت همایونی ؟! دربرابرهمهٔ این بیداد هاومظالم خاموشی مطلق اختیارمیکرد وچنین وا مینمودکه گویا اواز آن اعمال شنیع خانواده اش اطلاعی نداشت ! جای تأسف است که بودند عدهٔ که به خاندان شاه تعلق نداشتند اما یا ازترس ازدست دادن چوکی ومقام یاازترس ازدست دادن جان نیزازاظهارحقایق خودداری میکردند، چشمان خودرادربرابرواقعیتهامی بستند وبه لبهای خویش مُهرمیزدند. مثلاً زمانیکه کمال الدین اسحاق زی هشت تن از مردم بیگناه وبیدفاع اوزبک رادرسرپل شبرغان اول زنده بزکشی کردوبعد اجساد نیمه جان ایشان رادرانظارعام آتش زد (صفحهٔ هشتم)